

14115

الحمد لله الذي جعل في كتابه من كل شيء عذرا

1K11A

البوق محمدي
لزم الشياطين النجيب
٦٥
اخلاق محق
والباطل باطل

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE17115

القيصر في القيصريه
نبتة افسس الخمين السليم
اسقف الملوكة ابن فضل

انعام محمدی و سید محمد طبع کر

وَجَعَلْنَا هُوَ مَّا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ

الحمد لله والمنه كدرين زبان میمنت است ان این هر دو کتاب فیض استاب
در رد مذہب و نابینہ کتاب پروان ابن عبد الوہاب مردود الالہاب

(یعنی در متن)

البوارق المحمديہ
لرحم الشاطلین المحمديہ
۱۲۶۵ھ

سوط الرحمن علی قرن
الشیطان

احقاق الحق
وابطال الباطل

حسب الارشاد فیض بنسبہ و فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی عمر الہ ریضی صاحب دامت برکاتہم
باہتمام و سعی مالاکلام الراجی الی رحمۃ اللہ الخلاق حافظ ولی محمد محمد احق صاحبہما الشرحین و الدلائل

در مطبع سولہ ٹیکہ پورہ افیتجہ بحلیہ طبع محلی

بسم الله الرحمن الرحيم
 رسالة احقاق الحق و
 ابطال الباطل
 الحمد لله الذي جعل في هذه الصلوة على اهل البيت
 اذ ياء الله بالعباد
 والحمد لله الذي جعل في هذه الصلوة على اهل البيت
 اذ ياء الله بالعباد
 والحمد لله الذي جعل في هذه الصلوة على اهل البيت
 اذ ياء الله بالعباد

البوارق المحمدية الشياطين النجسية

١٢١٥

الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على شفيع المذنبين
 باليقين محمد واله اجمعين اما بعد اين رساله ايت وشرح حال
 بيان اصول وفروع مذهب ايشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه و
 حدوت و شيعه مذهب نجريه باب اول در عقايد نجريه باب دوم در عقايد
 نجريه مقدمه و در صحيح بخاري از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مرويت كه فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم در حق نجريه هناك الزلازل والفتن و ايضا يط
 قسن الشيطان يعني در نجريه زلزله ها و فتنه ها شديدي است و از نجريه ها برآمد
 شيطان ظهور اين اعجاز بدین انداز گردیده كه سال سيوم از صدر سيزدهم بود
 سلطان عبد الحميد خان و قلع برادر زاده اش سلطان سليم ثالث بر سلطان
 برهم شدن قوانين و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد راى او در كشيت امور
 و خلش و اديزشن نجابا دلاسلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات باعسا
 رعيا على العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست

دروى داشت كه الفاظ مثل
 السلام عليك ايها النبى
 الرسول الرحيم و دان واق
 كى ازال ايراد مجده در درگاه
 كى ازال ايراد مجده در درگاه
 كى ازال ايراد مجده در درگاه
 كى ازال ايراد مجده در درگاه

و تومين ذوات مطهره حضرت
 انبيا صلوة الله عليهم
 جميعين شفاعت و قضايت
 اطلاع با قضايت با منع قضايت
 و حكم و قضايت با منع قضايت
 ان بر و قضايت با منع قضايت
 استفسار جواز و عدم جواز خواندن
 آن نمود بنده خياله كه در اين
 بيان كردم به سبب عدم جواز
 فضلا عمن الكفر و غير ذلك
 معصوم غيب و اين سبب
 حلقه بغير شخصيت
 مطالع الكتاب تقوية الايمان

اینکه اولاد امام موسی در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره
 و این که در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره
 و این که در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره
 و این که در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره

واقع و شیطان بر جمیع دروازه بند و به شکل شیخ انجاسه شکل گردیده معاول و
 شریک مشرکین و رکعات و فکر قتل حضرت حتم المسلمین و گشته از ان روز
 شیطان را شیخ نجاری میگویی قیام این ساحه و فطایح این حادثه چه شرح
 و در مکان حریمین محترمین و توابع بلدین طبعین مظالم یزید و حجاج علیه السلام بگوش شنیده
 بودند از دست بجزیه چشم خود معاینه نمودند و تفصیل این اجمال انکه عبدالوهاب نام یکی
 از اعیان آن واراللیام و در قبایل بجزیه متنازع و در حدت فکر قوت بیان فی انبار اهل
 اجدادش و در علم ظاهر و باطن حبلی با نام و مقتدره خاص و عام سلسله طریقت
 شان حضرت شاذلی اندک سوره فتنی و تمام آن جدید را محتوی شیخ عبدالوهاب بودید
 انقلاب و سرج و مرج در مملکت و کل سلطنت و فکر تحصیل ریاست امارت اقدام نمودند
 امر موقوف بر عساکر و خزائن است و از ان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
 اخوان که هر یکی در علم و زیرکی گوئی سبقت بر شیخ برده بودند و دیگر خواص خویش را
 نگذاشت نموده رای خیال است اتمای همه با بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
 حصول ریاست برای غیر و ارشاد فکری غیر از تند و پر جبهه و پنداری در عالم تدبیر
 جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حریمین محترمین که ریاست از خزائن بی شمار
 و خالی از شکرت و از واقع و در قرب و جوار تبصره باید و درین بعد متسلط بر تمامی بلاد اسلامی
 که بسبب منازعت با هم کار همه بر هم است بهر همت دست خواهد داد و فائز شد برین
 امر خوانده شیخ عبدالوهاب مع اولاد و احقا و شش سرگرم و عظمی و احیای طریقه مرید گرفتار
 ابای بود که دیده عامه خلافت آن ملک را بر دام اطاعت و انقیاد آورده و در سال
 هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان ممالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظاری
 نمود که در شرح از باد شاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و احیای و صاومات و
 نصب قضات و واداری مظلومان و تنبیه ظالمان و تنقیذ احکام شرعی و

استیجاب شود و مقتضای
 استیجاب شود و مقتضای
 استیجاب شود و مقتضای
 استیجاب شود و مقتضای

کتاب
 کتاب
 کتاب
 کتاب

اینکه اولاد امام موسی در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره
 و این که در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره
 و این که در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره
 و این که در کوفه و مدینه و شام و مصر و بلاد اسلامی و غیره

این بابت قدس سره علیه السلام فرمودند که صاحب جناب از اینان آوردن بزرگوار است و صاحب جناب از اینان آوردن بزرگوار است و صاحب جناب از اینان آوردن بزرگوار است

الحکام شعایر دینیه همه موقوف بر باد شاه است و سلطان روم و شام که محض بر
 نام هیچگونه قوتی و حکمی ندارند و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
 عظام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردین
 شخصی را رئیس خود سازند و اطمینان بر ذمه خود ما واجب دانست و مگر مرا معذور
 دارند که غرضی بدینا ندارم اول از خواص او که درین کیهن پهلستان بودند و آخر همه ما
 لغت نذر که بجز ذات شریف و دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور است
 مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنیم مگر یک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
 باشید و از آنچه امر کنم باز نگرید و اگاحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین القبط یافتند
 همانروز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و مجبوره دیگر در تمام امصار آن
 ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که در عیب نام داشت
 مصلحت است فرار داده تا دم زیت از آنجا حرکت نکرده همساز و اولاد و قارب
 خود را و بر بلاد متعین کرده بلفظ خلفا را شایسته این موسوم ساخته قاضیان و محاسبان
 و عاملان بجای نامی مناسبه تعیین نموده باشاعت عدل و احیای دین پرداخته چون
 این مقدمه که مقدمه انجیش ضلالت توان گفت محمد گردید و مقصود بالذات هذب
 خزان حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس است
 که انتظام ملکی را تقویت بذریات خود ساخته و در کین فرصت باختراع مذموبیکه از
 مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامیه میبایست کلی و مخالفت قطعی که فرق
 لغوی اسلام بهمان باشد پرداخته بعضی مسائل متفرقه مشتته از مذاهب معتزله
 و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا بر چیده و برخی از مسائل را از طبیعت خست طوی
 خود ایجاد ساخته مسائل بلفظ نامدلل بدلائل و احادیث سند آورده بدینجهان
 پیشین و دعای محترمه را باده تراشیده و مکررین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

اینچه روایت است از عاقله ضعیفی
 سنن خود از عاقله ضعیفی
 عندها قالت امرنا رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم ان
 نذل الناس من اجلهمه
 و بایت و انصاف آن بود که
 عند التخاص عار حرج مرجع

در کمال و اختیار عیسوی
 از خود جهان نداشتند بیعت
 مولوی و غیره از شیعه بیعت
 یا شهادت میفرمودند تا دوا
 صحت عقیدت ساهی هم
 بخودست حضرت محمد ص
 می آمد و آنچه بودیه تقلید بعض
 است از خود و بعضی
 است از خود و بعضی

کلام محض است که
 مولای صاحب اجازت خوانند
 ان بنقلیه بعض صاحب
 داند بی مولای صاحب
 بنقلیه بعض صاحب
 مانی کاتب کتب محکم
 بنقلیه بعض صاحب

[illegible]

ابن ابراهیم قال یعنی کتب بن عمر و عمار
 حدیث از سید محمد است عن عبد الرحمن
 خیال کردند که در مدینه و کربلا
 در قصه مراجع دیده در مشهد هم
 ملاحظه نمودن بین است که این نظرها
 بطور آنست که لا محقق نظام است
 کتب از خضائص و در مراتب و

مستحق سلام است که بکار آن معلوم است
 استماع این از زبان مبارک حضرت
 استماع این از زبان مبارک حضرت
 استماع این از زبان مبارک حضرت

هر ب السعد الحار جی که متضمن تاریخ است بعض پاشا رسانیده بانعام مناسب سر فراری یافت
 پس از آن ابراهیم بنفیس بنفیس متوجه مدینه معظمه گردیده و امیر کرباط اصف تعین نمود و عسکری را روانه
 مدینه منوره ساختند تا رسیدن اترک و در هیچ مقام نامی و نشانی از آن لیام نبود و همه
 نصطر بانه بدست خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد از اوای عمره خجسته
 رسیده بنفیس را از آن اترک در تمام دیار نده گذاشت و تمام اسباب و سامان منسوبه را از آنجا
 بکام معظمه و مدینه منوره بر چیز از آنجا بکام آورد و از اموال تجار و علمای مدینه برداشته و
 با ثبات رسانید و حاله اش نمود و جنس و نقد ملوک بگردید آن که در جهاد بدست آمده همه را بر سرکان
 حرمین قسمت کرد و کمالی مافات گردید و برای ترسیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن انقیاد
 منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاد یافته که بقضای تعالی است و دست گردیدند و در قرب
 بیان ایام صحرائیان زیدیه که مذنبی است از شیعه در نواح بنادین رسیدن کتاب التوحید
 بمقتضای کل جدید اندیشه مذنب بخدیو خستیا نموده بسبب ضعف حکومت امام ضعیف
 با و شاه یمن که از اترک غلب و عصیان و زراد و امراء کار آن سلطنت از چندین بریم در نشان
 مثل او اترک سلطنت تمرد و در هندوستان بوده است امیر المؤمنین بر داشته بر مخاصمه و دیده
 که از کبار بلاد بنادین اندر جهاد نموده بقتل و هتک مسلمانان پرداخته قدم فرار خسته و ننگ از
 امام ضعیف استغاثه بارگاه سلطان رسید و از آنجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
 بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اترک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
 رفت و بخدیو زیدیه بصره انا متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار حرم
 الهی پیوست و خلف صدق او عبد الحمید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
 گردیده غامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم با و شاهانه جاری نمود و بعد با جراثیم چهار
 همه مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر انهم انظر المعینه وقت
 شوک سلطنت چنانکه گذشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه اترک را

علی بن ابی طالب
 علیه و سلموا تسلیما نازل شد
 در نسخه بی بی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم

۱۳
 در نسخه بی بی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم گفت با رسول الله صلی الله علیه و سلم

حضرت با و جواد عالم
 حضرت با و جواد عالم
 حضرت با و جواد عالم
 حضرت با و جواد عالم
 حضرت با و جواد عالم

در مقامی خاص از اهل بیت است
 ایشان از اهل بیت است که در میان
 برای کسی که در میان اهل بیت است
 در میان اهل بیت است که در میان
 از میان اهل بیت است که در میان
 از میان اهل بیت است که در میان

نموده و دیگر با شایان و مستاد بموجب این حکم فوج محمد علی روانه مصر گردیده و فوج سلطان
 بر بنای وین نرسیده بود که سلوات زیدی مذنب ساکن نواح مخاصمه خود را امیر المومنین
 لقب نهاده همان و تیره تیره بخدیو شاهرخ بر مخاصمه و صید تاخت آورده اموال تجار را غارت
 نموده حاکم شدند و زبانی که فقیر را بخار رسیده حکومت بهین حضرات بود مردم صحرائی از
 امور نظم و نسق محض بنا واقف فقیر را امیر المومنین بخاری علاج بهم یاد نموده بود و فرموده داشت تا
 صحت یافت حالا شنیده میشود که رسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
 بیاضیه که فرقه است از خوارج و اطراف مسقط این مذنب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
 نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردید و چند مرکب تجار و حجاج را غارت نمود و فتنه و آشوب در راه
 دریا برپا ساختند و آخر امام مسقط سعد نام که خلیه بر شیار و برخلاف آبای خود قصصه ندارد و
 بر او اذیت تنضی از رعایا و مسافین که امام ملت و مذنب نیست به بنیاده قرار واقعی پرداخت که اثر
 و نشانی از ان طائفه باقی نگذاشت احوال بخدیو حکم چسبید که راه که بهر مذنب راه نمود و هر روز
 نام بر عرب از حجاز و شام و یمن و حیره و برخیزند صحرائیان زبیده با طراف ساحل یمن نشانی از ان
 مذنب و اهل مذنب نیست و در حرمین شریفین و سایر بلاد معظمه اسلامی متعلقه حاکم رومی
 شام و مصر و غیره بی تفرقه گذر شان محال نیست آغاز و انجام بخدیو عرب که از تاریخ محمد بن اظفر
 الفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه
 عبدالعزیز صاحب در آخر عمر ملوکات خود منقول و غیر منقول که بهر قسم بکثرت بوده است بحرم
 و اولاد و خرد خویش بهر نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه
 صاحب سر اسیر گردیده با فاق مولوی عبدالحی و اما و شاهرخ صاحب که هم در ان ایام از لوری
 محری عدالت اگر نری ضلع میر محمد موقوف گردیده بدین سیده بودند سید احمد نام مرید شاهرخ صاحب
 راه پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
 ساخته خویش اعراق و مبالغه را بحال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند تا

این فصل در احوال و در میان اهل بیت است
 و اصل مشوم در میان اهل بیت است
 علیه السلام و در میان اهل بیت است
 علیه السلام و در میان اهل بیت است
 علیه السلام و در میان اهل بیت است
 علیه السلام و در میان اهل بیت است

صلح کرد و در زمین و آسمان است از
 ملا که در میان اهل بیت است
 و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح
 و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح
 و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح
 و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح و صلح

الملك و فی سبطه علی
 الشاهد فی سبطه علی
 فی سبطه علی
 فی سبطه علی

[illegible]

این صفت در تقدیر دعوی
 و خالقین درین حدیث آن بخاطر
 اختصاص جوار خودن آن سبب یافت
 این دعا می باشد سبب یافت
 جوار سلف صاحبین در جوار من
 جوار سلف صاحبین در جوار من
 این دعا می باشد سبب یافت
 جوار سلف صاحبین در جوار من

مقدس مانده که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمام بجانب خود می نمود
 بعد از اراض زمان تنازع وقوع مصاحبت بر شرکت هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
 تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تأثیر فرمودند تا آنکه در میان یکپاس نسبت
 هر دو طریق قصد ایشان گردید و نسبت چندی بدین طریقی که در حضرت ایشان بهر قدر نزد حضرت خود ایشان خواص
 قطب الاقطاب بخیر کارگی قدس سره مراقب نشدند و درین اثنا بر روح پر شوق ایشان ملاقات تحقق شد و آنجناب
 توجهی بر قوی فرمودند که آن سبب چنانکه حصول نسبت چندی متحقق شد و در حق حل علی بابا توسط احدی از جناب
 نسبت چندی از آن داشتند و الحاضن مخالفی حال خلاصه کتاب صراط استقیم که در طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
 تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
 مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهایی آن به نبوت است براه
 نبوت سیر می کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهایی معرفت که خلاصه و لا
 است براه ولایت مشی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تأیید طریقین یعنی طریق نبوت
 و طریق ولایت فصل اول در بیان وجوه تأیید طریق ولایت **افاوه اول** از هدایت ثانی فضل
 از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انحراف حجاب بشکوه و وصول روح
 الهی باصل خود میکند پس بهر طریقت هیچ قانونی خواه قانون شریع خواه قانون ادب و نه
 ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
 محبوب باشد خواه غیر آن باجمعه مقصود ازین کلام آنست که حب عشقی نیست حاشا و کلام بکار ایشان است
 بقدریکه در حب عشقی و حب عقلی است **افاوه دوم** از جمله آثار آن تفرّد است یعنی قطع علایق
 ماسوائے محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و مناسک
 و امامت جماعات و امامت اعیان و جماعات و ایفای حقوق فوری و حقوق از اهل قرابات و امثال
 آن و اینها از تزویج نهایت نفرت میگردانند **افاوه سوم** از جمله آثار شدت لعلق قلب است
 بر خدا و خود استقلال آن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بخشی

این صفت در تقدیر دعوی
 و خالقین درین حدیث آن بخاطر
 اختصاص جوار خودن آن سبب یافت
 این دعا می باشد سبب یافت
 جوار سلف صاحبین در جوار من
 جوار سلف صاحبین در جوار من
 این دعا می باشد سبب یافت
 جوار سلف صاحبین در جوار من

این صفت در تقدیر دعوی
 و خالقین درین حدیث آن بخاطر
 اختصاص جوار خودن آن سبب یافت
 این دعا می باشد سبب یافت
 جوار سلف صاحبین در جوار من
 جوار سلف صاحبین در جوار من
 این دعا می باشد سبب یافت
 جوار سلف صاحبین در جوار من

[illegible]

مفروض الاضطرار بطلبه فاشركي بطلبه باعث خلش و تشكيشي ميشت لغرض است تا ما و شما و ديگر اذكياء
و علما بالاتفاق بكتب دين كه درين بذكر بكثر موجود و جمع آورده باحقاق حق پرازيه و نهاي شقاق
و نفاق و تشدد و از جماعت و اتباع سبيل غير ميسر از پنج براندازيه و لواي اعانت و انساعت
صراط مستقيم كه اتباع سواد اعظم است برافرازم و عوام و خواص از آنچه حق است آگاه سازيم مولوي
عبدالحى و مولوي اسماعيل بن يوسف طه و عباس عماديد جلد پير و بهاء تيار و زده خان مرحوم است و انهم
بجمع الثامن شكلا و ادبي جامع باحقاق مولوي مخصوصا مولوي موسي صاحب زادگان مولوي رفيع الدين
صاحب مرحوم و ديگر اهل علم حضور عاظميان و اعاظم اهل علم الاستشاد و در جميع خاص عام و مسائل فقهيه
الزام داده كميته عاظمه و مغلوبه باشند كه غلطى شان بپيكنان ظاهر و عيان گرديده و غير منفي صد الدين
محققا صاحب بر سر اصل و نهمايش ده مولوي مهمل را بر او برآه او رند كه اقبال تحقيق و رجوع بكتب و ترك
افراط و تفريط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشاي آن بر عام خاص و مسي نمودن فاما بعد اتراد اقبال
بگفته و فتوى در بعضى سائل را عييه و در خط مفتي صاحب مزين گرديده و همچنان قرب مولوي فضل حق
صاحب برو شاعت كه درباره شفاعت از مولوي مهمل سرزده بود پرخند و مولوي مهمل حركت مذبحى
در جوابش نموده انجام كار از جواب عاظمه گرديده بالاخر تحقيق الفتوى فى ابطال الطغوى بكمال شرح و توضيح
رفع جماله او با هم بود و خطا اعلام هم بل گرديده و اطراف و اكناف شافع و ذائع گشته بدین وجه و توشش
و طغيان اين نصيان فرو گرديده و عاظمه دعاة دين جديد هم چيزه كدام نرسن كلام كشته و دور
مجالس علمه شده و غلط و رامبدل بر فرق و رخه نموده و در قال و قيل باب تقيه تا و تل كشي تا
گويا كه اين فتنه از پنج مكره بوده فاما چنگ چهارم هم چنين و بعد از ايام قديمه بود درين اوجهاست آن صميم
مستور و صميم غالب مشهور گرديده رنگ ديگر گرديده و غلط و دعوت مفسود و برخا و اشاعت آن
غويت فتنه اى مدعا بشوع اربابا رجيده و عزائم پسنديه قلوب كافه انام و عامه اهل اسلام استمالا
والقيام يافته كه كسى كه خداي عزوجل قبول فرمايد خير فرقي فرموده از جان و مال حاضر گرديده و گنجي كه كوشش او
بافغانستان رسيدند و سيد محمد را بامر الهى ملقب ساختند قوم افغان كه جان دادن در راه خدا

توضیح علی‌الحسنه فان رأیت غیره

[illegible]

در بیان اسماء و صفات و احوال و غیره
 در بیان اسماء و صفات و احوال و غیره
 در بیان اسماء و صفات و احوال و غیره

و شریک وقت از دنیا بود که محمد بن یحیی زحلی و اسحاق بن راهویه و غیره اساتذہ کرام و علمای
 رود و از آن گریزند از آنجا آمد بغداد و وقت حضور مجلس امام احمد بن حنبل بنمود امام تمام
 باوراک حال سر عقیدت او و محفل خلد از او پس امام احمد عرض کرد که او را و انکار میکنند
 امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی زحلی اسدی است از و حالش من نوشته بگذارید او را
 که پیش من آید سعید بن حکم بروی گفته که بودیم نزد ابو زرعه سیس گفت عبدالرحمن بن عمر
 که دایره کافراست و ران داد و از ابو حاتم نقل کرده اند قال فی داود و حال فضل الیه یقتب الی و
 سادسه و فخراته باجماع السبب و فخر کمالین و کمال محمد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 سلسله ضا و داد و طول نمود و سببی و بهنام علمای اعلام از آنجا اعتبار بریزد افتاده و در نشانه جری
 این جهان را بدیده و نموده و بعد مدتی این خرم ظاهر می در آنکه سر کاتبیه حکمت نبی مروان در آن
 زمان بود اعتقاد حقیقه امامت نبی امیه و فرط عقیدت با اخصیین و یافین ظاهر نموده اعیان دولت
 برین امام صید ساخته خاطر خواه با طهارت کثرت پروراخته و تفتید در توین و تفریل بکلیه نفسیه و تفتیر
 آنکه دین فرزند داشت نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن آن ظاهر گردیده علماء و
 صلحای عصر با اتفاق امام ابو الودید باجمعی که از عراقی طلبیده بودند این خرم را بریزد ساری و کتب
 او را جمع میکردند این خرم را چنانچه باید و شاید عاقله و سادگت ساخته و رسان محفل آن کتب را چاک
 کرده با تشریح سوخته هر چند با تذل و ضلال این خرم کاشی بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما او اعتقاد
 فاسده خود باز نمکنت و در آن وقت و در وزارت علم از کتب از ظاهر فاما سبب جرات کثیر الاطلاع
 و خبیه بر اعتقاد با فخر احدیت قطب الدین جللی اعلا جلالی را با اعتقاد متبع نموده و بعد از مدتی بر علی بن
 انصاری سبکدستی فرشته نمون از علی بن علی بن سواد و دیگر اکابر سواد اعلا و امام این خرم تشریفات نموده اند
 بخون تظرف از آن اعراض نموده حال خشم و بد رفتاری و بی ادبی و گستاخی با آنکه با احتیاج بیان میسر نیست
 این خرم بعد از کجایم شقیقه آن زبان زد کافه انام است و اجابت فراموش نموده و درین خصوص سال
 تصنیف کرده و بر مردم آنستگان فرمایند که اگر کمال الاجت ترقی نموده و بهر جهت ساری بعد از آنکه

از صفات و احوال و غیره
 از صفات و احوال و غیره
 از صفات و احوال و غیره

ادب و تقوا و غیره
 ادب و تقوا و غیره
 ادب و تقوا و غیره

در بیان اسماء و صفات و احوال و غیره
 در بیان اسماء و صفات و احوال و غیره
 در بیان اسماء و صفات و احوال و غیره

[illegible]

و در مذبح ابداً که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم
 و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم

و منکر بود که مقتصد او پس هر که اتباع این تمیمه خواند که در بنابر اخبار رسید و این فرمان بر بنابر و مجامع
 خوانده شد و این تمیمه مقتصد کردید و در شش ماه از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد و از آنچه خلاف
 اهل حق ایجاد و اعتقاد نموده بود و در بر و جماعه از اعیان علمای اقرار کرد و چند مرتبه و تیره ماند و
 با جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورد که این تمیمه در حق اولیای که امر متشیخ طریقت گفتگو
 ظاهر آنرا سیکندری می کرد و مخصوص قریب بنی الحریه شفیق الامت سحران خلاف متفق علیه زبان می آورد
 پس مجلسی بن وقت شد و مجلس گردید و وقت عود دولت ناصرید باز توبه نموده را می یافت و بشام رسید
 و در آنجا هم واقعات عمده به پیش آمده و آخر به دشمن در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام کرد
 گردید که من کان علی عقیدت این تمیمه حل مال و دمه آنوقت همه فرو نشست از کلمات جمیع
 اوست ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و لیا الامر و الله تعالی امر بطاعت ولی الامر و طاعت
 ولی الامر و طاعت الله و معصیت معصیت الله فمن سلط خط امر و حکم فقل سلط خط الله
 و حکم و طاعت و طاعت الله و سلط خط حکم و کرامات رضی الله عنهما و طاعت الله و طاعت
 ولی الامر طاعت من که طاعت ولی الامر فقد کره و ضوان الله و الله سلط خط معصیت و معصیت
 ولی الامر معصیت فمن اتبع معصیت ولی الامر فقد اتبع ما سلط خط الله و کره و ضوان الله و طاعت
 ولی الامر الحقیقه الکافیه لاثبات حقیقت و حجت من ملحد و قله و اولی فی حق من حق
 و اصح باو که اکثر ظاهر به لطف از نفس و خروج سیم و اشتباه بطور و نواصب عراق بلکه بطریق و احصای کم و کثرت
 ثالث در امحوس در زندان بلکه برای شان خون همان خلیفه مظلوم فریاد میاست خود نموده اند و طاعت را نشد و حقیقه
 تا به آنوقت منتفی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایا قیام فتنه ملک عیض و وقت بلاک امت و زبان شورش است
 پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این زمانه بطریق به طاعت حضرت مرتضی کرم الله وجهه بماند و از آن
 عواقب که آن طاعت بان دلالت می کند و کشته خرد و بخل تقیض و قهر لغیرین خلاف و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
 نقل می کنند و اما تصریح باطلاق لفظ کفر می کنند و گاهی می گویند کلمات ما هم هم ذکر می کنند لیکن در جریاب طاعت و
 بهایای موافق مذاق خویش سند هم نیامده و ثبات و استقامت بهر طریق ندارد و از کلامی جناب گاهی چنین می گویند

و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم
 و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم

و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم
 و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم

و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم
 و در آنجا بنشیند که در آنجا بنشیند که
 است و شاه ولی الله علیه و آله و سلم

[illegible][illegible][illegible]

احمد خان کرمی صاحب الدب و فضل العظمیٰ صاحب
قول تعالیٰ فان لا یخفی علی العظیم و مسلک انور
رسالہ در کتاب ایضاً فی سلاسل اولیا و
اولیا کریم از اکابر خود آورده و در ضمن
قدریه خود ذکر است کہ تاجیک و ترک و
گنجه پاشہ عبد القادر شہید الدب و فضل العظمیٰ
بارہ خدا را کہ در کتاب لطیف صاحب
فایز

فلیس قولیضا و اثباتها لعلی الذی ابتدأ العالم و خرقا لاجتماع المسلمین بل لا یسکرها
الا اهل الککابر و اهل العز و سبب این تفصیل و باعث برین تطویل آنکه اعیان این مسلک
بعض کلمات شاه ولی اند و افعان را در شک می اندازند و برقع آن خلیان بدون
این بیان که مذاق شاه ولی اند که تفرقه فتن را غیب و عدم تقیید کلام هیچ سخن بر ذوق شان
غالب بودن انگیزه کلمات و موقوفات خلاف تدبیر و اهل سنت او مخالف محتاج و بر حاکم
تصدیق نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد و در حالت حیات شان که اذاتر می از حکومت
اسلام و تقیید از علایم اسلام در دلی بود ظهور و شیوع همچو کلمات مکانی نداشت و
اولاد اصحاب و شاه ولی اند که انگیزه اقصیات را داعی و شایع ساختند و در پرده کتمان و
کویا پرده بر سر بردگیای والد ماجد خود انداختند مولوی محمد سیدیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علایم اسلام یافته در حلی اخیله بلبر آوازه ساخته آن اجرا نموده و زیر کسرت
کمانی شمشیر نموده و تخم پوشیده به خاک رآب واده حسن نبات الارض من کرم البذر را نموده
و متبعان بر چهار امام مدف سهام لام و دمان عوام کالانعام بی لکام و تدبیر العینین نام
رساله نوشته و ملت شعری کیف میخورد لرام تقلید شخصیت مع تمکن از رجوع
الى الروایات المنقول عن النبی صلی الله علیه و سلم الصخره لا یسکرها خلاف قول الامام
المقلد فان لم یتزل قول اماما فقلنا متشابها من الشکر بعد وفات مولی محمد صلی الله علیه و سلم
افاده تشبیه متعدد و تشبیه گردید یعنی کفر بعضیها بعضا و بعضیها تشبیه تشبیه است همه انواع او را
انچه چنانچه اهل علم در حدیث کل کلام طاهر و پاک است و باطل کلمات که عاقلان و افاضان نوع و غایت ذریت انفرقه و هم
ظاهر غالب بر و مایه و پاک مشرق از کلمات تاباک رسن یا مایه گویا و لایست بهمن فرقه است
فرقه سیوم مقصور بر و مایه پیروز از ظاهر یا مایه روز در شاه جهان آباد از فرق اسمعیل
علیه السلام فرقه راست گریز برین شان تو غیبت پیدا است بعضی از اهل بیون مولوی اسمعیل منکر
تقدیر میگردان کلام باشی است از کمال وقاحت و بر امل از حسد و وصیب العیب

[illegible]

من کونیند مشهور است و این را از کتب معتبره
 نقل کرده اند و این را از کتب معتبره
 من کونیند مشهور است و این را از کتب معتبره
 نقل کرده اند و این را از کتب معتبره

این پیشتر علی لفظ فتنه عوام بده و هو قوله علیه السلام لولا حدثنان قومک لفتنت الکعبه قوله ایست
 لو کون کوچه باقی تو کوچه پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جب گور پرستون کو مرو و وکیا الکوچه می مروود
 کہ جو پرستے اسی عمر میں ہمہ آورده او این خار پرورده دوست اگر نسیان و اعجاب و اگر دانسته سگولی
 و اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیلیه گوش عامه اہل ہند باین صدا آشنا بنودین ہمہ غوغا جان کار پر واز
 شمار بامود قوتہ تنویر العینین اگر سیدانی صاف چرائیگیولی کہ اذان او هست یا نہ اگر نسیانی چرالول
 تحقیق فکر دی و خود حیران و عیان چہ قصہ ہدایت دیگران نمودی بشنوکہ تنویر العینین قبل از
 سفر شہا و بزبان و را و خود مشہور کردہ گفتگو ہا در ان افتا وہ تشکیک را در ان راہ نیست فہم حزن
 از ترک کردن رنج ندین و آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نیگردد
 تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اسش و اشاعتہ توبہ برک نیکہ بواسطہ اسش بہاویہ جنکات افتادہ
 باشند ثابت نگردد و قوال عبرتہ بانخواستیم امانا و سلمنا مارا سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسماعیل
 بر توبہ از انکار تقلید و توبہ و تکفیر مجتہدین و مقلدین و تبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ اکھبر شد
 چشم مار دشمن دل ہاشا دکلام و دکلام ملام التیام است کہ حق است یا باطل فرقیہ چہارم از اعتقاد
 ظاہریہ و وہابیہ بر کران و اعتقاد ندر ندباین نہ بان و در عمل و اظہار عقیدت موافق اہل سنت
 و عللہ رواۃ دین فرقی برین طریق است کہ باین ہمہ موافقت با اہل سنت معتبرنہ تحقیق
 ملت اسمعیلیہ ہم و این مخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است بر حجت و این مخالطہ
 نامشی است از کمال سفاہت و غایت حماقت فرقی است بی منتہا در اختلاف و حجت و اتفاق
 امت اختلاف رحمت آنست کہ مسلوک است باین ائمہ مجتہدین و علماء صاحبین تبرج رجوع رواۃ و
 مرویات و نقد و طرق استنباط و مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گواراندار و و حصر حق بجانب
 خود و قطع بطلان جانب دیگر نمیکند و ہر یکی کار بظن و احتمال می نمایند و در حفظ مراتب و تعظیم و
 تکریم فیما بین و قیقہ از جانبین فرو گذاشت نمی شود و ہر واحد ہمہ را حق میدانند و این ہمہ در عملیات
 نہ در عملیات کہ حق در ان متعین است و خلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ ان قبول است بلکہ در عقاید

ابن عباس علیہ السلام بالیستفاد
 صلی اللہ علیہ وسلم بالیستفاد
 فیما کان علیہ السلام بالیستفاد
 فیما کان علیہ السلام بالیستفاد

کہ اندک اذان شرک شدہ
 بنویسند و در وقت نماز و در وقت
 رقتہ بودند و بعد از سبب
 گفت سید کجا آمد وقت نماز شدیم
 اذان از قیام بکسب جانی مانند
 اذان و اقامت از قیام بکسب
 اذان و اقامت از قیام بکسب

تا آنکہ در ان آیین و عادت
 نمود و چنان آمدن نمود و عادت
 ولادت سبک نمود و عادت
 از حدیث حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا
 کہ کہ فرمود و حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا
 کہ کہ فرمود و حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا

نوشته بر اخلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد و در مذہب جمهور اہل سنت رکن ایمان تصدیق بقلب است و نیست اقرار بکثر شرط اجرائی احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان عبارت از تصدیق و اقرار بکثر است از محتمل سقوط است چنانکہ در کلمہ اگر اہد در شرح صفت آمد منفی نوشته ہذا لدی ذکرہ من ان الایمان جو تصدیق والاقرار مذہب بعضی العلماء و جو احتیاطا لا امام شمس الامتہ و محقر الاسلام و مذہب جمهور محققین الے انہ تصدیق بالقلب انما الاقرار بشرط اجرائی احکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامتہ فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسان فهو مؤمن عند اللہ وان لم یکن مؤمنا فی احکام الدنیا ومن اقر بلسانہ ولم یصدق بقلبه کالمناقض فبالعکس و ہذا ہواختیار شیخ ابی منصور رحمہ اللہ والنصوص معاضدہ لذلك بالجملہ عمل در مذہب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست کہ از عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و ظاہر حسند بر اجزاء عرفیہ است چنانچہ در عرف موسی و ناخن راجزہ بدن گویند باوجود آنکہ بانگد ام ناحن و سونہر منہم نمی شود و مثل برگ براس درخت بلکہ مذہب معتزلہ است شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادت نوشته و آنکہ از علی و محمد بن مشہور شدہ کہ الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان مراد بدان ایمان کامل است و عمل بشرط کمال ایمان است نہ الایمان چنانکہ مذہب حق است و بعضی مروجہم نموند کہ مذہب ایشان مخالفت جسمہ و موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توہم خطا محض و غلط صریح است کما صرح بہ البنتی بالخصا و ترکیب کبیرہ در مذہب اہل سنت مؤمن است بر خلاف خوارج کہ کافر و اند و مخالفین معتزلہ کہ نہ مؤمن است نہ کافر بلکہ فاسق است در شرح عقائد شفی نوشته و الکبیرۃ لا یخرج المؤمن من الایمان لبقا التصدیق الذی ہو حقیقۃ الایمان خلافا للمعتزلہ حیث نقوا ان مرکب الکبیرۃ لیس بمؤمن ولا کافر نہ اہو المنزلہ بین المنزلتین بنا علی ان الاعمال عندہم جز من حقیقۃ الایمان ولا بد خلہ فی الکفر خلافا للخوارج فانہم ذہبوا الی ان مرکب الکبیرۃ بل

است این ایمان باقی ماند و لازم است در این مذہب چنانکہ در بعضی مذہب است این تصدیق بقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان است و این تصدیق بقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان است و این تصدیق بقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان است

نوشته بر اخلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد و در مذہب جمهور اہل سنت رکن ایمان تصدیق بقلب است و نیست اقرار بکثر شرط اجرائی احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان عبارت از تصدیق و اقرار بکثر است از محتمل سقوط است چنانکہ در کلمہ اگر اہد در شرح صفت آمد منفی نوشته ہذا لدی ذکرہ من ان الایمان جو تصدیق والاقرار مذہب بعضی العلماء و جو احتیاطا لا امام شمس الامتہ و محقر الاسلام و مذہب جمهور محققین الے انہ تصدیق بالقلب انما الاقرار بشرط اجرائی احکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامتہ فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسان فهو مؤمن عند اللہ وان لم یکن مؤمنا فی احکام الدنیا ومن اقر بلسانہ ولم یصدق بقلبه کالمناقض فبالعکس و ہذا ہواختیار شیخ ابی منصور رحمہ اللہ والنصوص معاضدہ لذلك بالجملہ عمل در مذہب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست کہ از عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و ظاہر حسند بر اجزاء عرفیہ است چنانچہ در عرف موسی و ناخن راجزہ بدن گویند باوجود آنکہ بانگد ام ناحن و سونہر منہم نمی شود و مثل برگ براس درخت بلکہ مذہب معتزلہ است شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادت نوشته و آنکہ از علی و محمد بن مشہور شدہ کہ الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان مراد بدان ایمان کامل است و عمل بشرط کمال ایمان است نہ الایمان چنانکہ مذہب حق است و بعضی مروجہم نموند کہ مذہب ایشان مخالفت جسمہ و موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توہم خطا محض و غلط صریح است کما صرح بہ البنتی بالخصا و ترکیب کبیرہ در مذہب اہل سنت مؤمن است بر خلاف خوارج کہ کافر و اند و مخالفین معتزلہ کہ نہ مؤمن است نہ کافر بلکہ فاسق است در شرح عقائد شفی نوشته و الکبیرۃ لا یخرج المؤمن من الایمان لبقا التصدیق الذی ہو حقیقۃ الایمان خلافا للمعتزلہ حیث نقوا ان مرکب الکبیرۃ لیس بمؤمن ولا کافر نہ اہو المنزلہ بین المنزلتین بنا علی ان الاعمال عندہم جز من حقیقۃ الایمان ولا بد خلہ فی الکفر خلافا للخوارج فانہم ذہبوا الی ان مرکب الکبیرۃ بل

در این مذہب چنانکہ در بعضی مذہب است این تصدیق بقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان است و این تصدیق بقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان است و این تصدیق بقلب و اقرار باللسان و عمل بالایمان است

در بیان الکاف و غیره از جمله علمای اهل بیت است
و در بیان الکاف و غیره از جمله علمای اهل بیت است
و در بیان الکاف و غیره از جمله علمای اهل بیت است

موافقت معنی نبوده پس چنانچه در
 متن بهر دو یکجهت است که مذکور است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قریب باشد یا غیر قریب حرام و غیره جائز است
 پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بر نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که در آنجا
 فقها است که روایات مستون معتبری باشد از روایات شریح و روایات شریح معتبری باشد
 از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شریح که بنزد متون است موجود و روایات
 تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شریح متعارض شوند ترجیح روایات
 شریح راست انتقی بلفظ سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
 دیگر تصریح نموده اند بعد صحت حکم تکفیر مگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
 و بجز الراوق نوشته و فی جامع الفصولین روست الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الايمان
 الا جودا او غله فيه ثم ما یقمن انه رده حکم بها و یا شک انه رده لا یحکم بها اذا الاسلام الثابت
 لا یرد بالمشک مع ان الاسلام یلوی و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع البیهان لا یلوی و تکفیر
 اهل الاسلام مع ان یقنی بصله اسلام المکره اقول قدمت هذه لتیسر سیرة من نقلته
 فی هذا الفصل من السائل فانه قد ذکر فی بعضنا انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
 فلیتأمل انتهى و فی الفتاوی الصغری الکفر شی عظیم فلا اجعل المؤمن کافر متی و جدت دعوی
 انه لا یکفر انتهى و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
 یشیع التکفیر فعلى المفتی ان یسئل الى الوجه الذی یشیع التکفیر تحسینا للظن بالاسلم و فی التاخر خاتمة
 لا یکفر بائتمثل لان الکفر نهائیة فی العقوبة فیه نهائیة فی الجنائیة مع الاحتمال لانها نهائیة انتهى و لکن
 سترانه لا یفتی بتکفیر سمسلم لکن حمل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بر و ایستمر
 ضعیفه فعلى هذا اکثر الفاظ التکفیر المذكورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد التزمست نفسی ان
 لا افقی بشئ منها و هم و بجز الراوق نوشته و الحق ان باصح عن المجتهدین فهو علی حقیقه و اما
 بایشیت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدر فی باب البعاعة الذی صح
 عن المجتهدین فی الخواص عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیره لکن سبب من کلام

و کما ذکر در رساله می باشد که مقرر شده
 علیها فی باب تکفیر را مقتضای عدم و کما
 مقتضای کاذب باها و قد خذله و کما
 چنانچه ذکر کردیم در باب تکفیر و کما
 مقتضای عدم و کما ذکر کردیم در باب
 ساقه تر گرام بنیان است و کما ذکر کردیم
 حکم علی این که این اعتقاد را و کما ذکر کردیم
 بجهت نهاده و کما ذکر کردیم در باب تکفیر

این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است
 بر این جهت که صاحب تصدیق و اقرار است

۲- این کتاب در کتابخانه عمومی مسجد اعظم تهران موجود است.

الشعار بما جواهر المعنى
 وقرف نافع وابوبكر كبر المصنف
 عليه ليد استرا المين من ان يكون
 عليه تقى مما سارا لمن عبادته صلى
 الله عليه وسلم وصحوا من قرانه
 او كاد الا ان لا ينجى يكون عليه
 جنتين لا يبال احد من الخلفاء
 ووراء ارك نشتة وان المساجد

لله من جهة المرحى وادعى الى
 ان المساجدى البيوت المبينة
 لتصلق فيها وقيل مضاهى كان
 المساجد لله فلا تدعووا على ان
 الا متعلقة ولا تدعووا فلا تدعو
 مع الله احد فى المساجد لانها
 لله خاصة ولعبادته وقيل
 المساجد اعضاء الصلوات والله
 الحاقه عبد الله تعالى
 وسلم الى الصلوات

المساجيد أعضاء الصلوة و
لما قال عبد الله علي بن أبي طالب
واضح إلى الصلوة وتصدق بيرة
ولم يقل يا عبد الله وليقرب الله
لأنه من حب الإسلام إلى النبي
صلى الله عليه وسلم لا بد له
كان واقفا في كل صلاة عليه
السلام عن نفسه حتى به

[illegible]

الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل
 الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل
 الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل

که آنچنین بزرگان می برند نذر و نیاز بگویند آری نذر شرعی قسمی از آن گاهی
 میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر تحقیق محض بر آن واجب است حرام است و اگر
 بصورت است نه بحقیقت هر یکی از این سه وجه بطلان است الهی مراد من حاصل شود نذر
 تو بزار خدام انصالح رسام یا بانیتور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا
 بکنید اگر این مراد حاصل شود و از طرف خود در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسام
 تا ثواب آن عاقل بشمارد و دیگر بگوید الهی بپرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی
 اینقدر مال بر آن تو بدهم و ثواب آن بخوان آن بزرگوار سازم انتهی لطف شاهان
 در تحفه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام است بر مثال پیران و مرشدان
 می پرستند و امور بگویند را و ابسته بایشان میدهند و فاقحه و در و دو صدقات و
 نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله بمن مرسوم
 است انتهی باجماع افعالیکه در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این
 افعال را بر آن خود و فضل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیامده تا با ثبات چه رسد
 و چیزی را که ذکر نموده و بر آن شهادت آورده سراسر تعلیق و تفریط که ذکر خیر دیگر
 و تفصیل چیزی دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و صحابه و مجبور سواد عظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده و تفسیر مخالف
 مجبور تر از شیده از مطلب محض بگناید بندگان سر اینها پیر و از نذر تفریط تفصیل هر فعل
 که نسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمید بندگان
 اعراض نموده شد فلان از آنچه مذکور شد حکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان بپای توان بود
 و باید دانست که کلام فحشین کلام در افعالی بوده است که بودن آن محصیت
 بدلائل شرعیه ثابت و شایع آنرا اماره و علامت تمذیب گردانیده باشد این قرن
 شیطان افعالی را که حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شایع امری بود

الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل
 الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل
 الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل

علم و ادب و انبیا و ائمه
 و اهل بیت و ائمه
 و اهل بیت و ائمه
 و اهل بیت و ائمه
 و اهل بیت و ائمه
 و اهل بیت و ائمه

الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل
 الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل
 الیوم القیام لا یجوز لایحفل
 عاقلون لا یجوز لایحفل

قول کر سیکھ اوس کی بات کو قیامت کے
 کہ دن تک اور وہ دن کے
 پکار نیسے غافل ہیں اپنے شرک
 کو بخوبی سے غافل ہیں اپنے شرک
 سے قادر عظیم کو یہ ہو کر اور دن
 کو پکار سیکھتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
 اور پکار سیکھتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
 کچھ عاقبت نہیں ہوتے اس کی بات سے
 معلوم ہوا کہ یہ جو لوگ اپنے شرک کو
 کہہ رہے ہیں وہ اپنے شرک کو
 کہہ رہے ہیں وہ اپنے شرک کو
 کہہ رہے ہیں وہ اپنے شرک کو

قال مشايخنا من افضل المندوبات في مناسك القاصح وشرح المختار انما فريضة
 من الواجب لمن له سعة بهي الدار قطني والبرار عنه صلى الله عليه وسلم من
 جاءني زائر الا لتعلم حاجة الزائر في كان حقا على ان يكون له شفيعا يوم
 القينة واخرج الدار قطني ايضا من حج وزائر قبري بعد موتي كان كمن زارني
 في حيوتي بالجملة اگر استقصا سے این باب کردہ آید دسترسے گرد و در حدیث شدر
 حال استثنائست بمساجدست نزد اہل حق و چون این بحث را در رد و استحقاقات تحصیل سانیدہم
 در اینجا تفصیل عطف عنان نموده آید این تیسیم وغیرہ بد مذہبان براہ شد و ذر فته
 کہ کلام و تکملاتش مرد و نزد اہل سنت و بشومی این کلام آئینہ بانجام یافت در مقدمہ
 چہرے ذکر کردیم و در مواہب لدنیہ نوشتہ ومن نذر الزیارتہ وجبت علیہ کما خرم
 بہ ابن کج من اصحابنا و عمارتہ اذ اندہ زیارتہ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم لزمتہ
 الوفاء و جہا و احدا تو کہ مراد مانگے دعائے زائر از جناب الہی برائے خود و ہرے
 میت در شریع آمدہ و دعاہین طور کہ الہی بکرت نبی و ولی حاجت مرار و کن جائزست
 این دو جہ از مائتہ المسائل است و دعائے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در
 جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من بر آید ہم در مذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر مجاہدہ
 و تابعین و تبع تابعین و ائمہ سلین و علماء مذہب اربعہ از متقدمین و متاخرین تا شاہ
 ولی اللہ و شاہ عبدالغفر بنحو بی ثابت در دفع شتر گر گبیہاے ماتہ و اربعین آنرا
 بنجوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبدالغفر در تفسیر فاقبرہ نوشتہ اند و فن کردن گویا سکنے
 برائے روح سائق است بنا برین ست کہ از اولیاء فونین و دیگر مومنین انتفاع و
 استفادہ جائزست و آنہارا فاوہ و اعانت نیز متصور قول اکثر لوگ پیرون کو
 اور پیسیر و ن کو اور ارامون کو اور شہید و ن کو اور فرشتون کو اور پیرون کو
 کو مشکل کے وقت پکار تہمین اور اونسے مراد بن مانگتے ہیں نفس این ہر دو فعل اصلانست

کہ دن تک اور وہ دن کے
 پکار نیسے غافل ہیں اپنے شرک
 کو بخوبی سے غافل ہیں اپنے شرک
 سے قادر عظیم کو یہ ہو کر اور دن
 کو پکار سیکھتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
 اور پکار سیکھتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
 کچھ عاقبت نہیں ہوتے اس کی بات سے
 معلوم ہوا کہ یہ جو لوگ اپنے شرک کو

کہ دن تک اور وہ دن کے
 پکار نیسے غافل ہیں اپنے شرک
 کو بخوبی سے غافل ہیں اپنے شرک
 سے قادر عظیم کو یہ ہو کر اور دن
 کو پکار سیکھتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
 اور پکار سیکھتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ
 کچھ عاقبت نہیں ہوتے اس کی بات سے
 معلوم ہوا کہ یہ جو لوگ اپنے شرک کو

ویران کردی
و بجا بر اقبال منار ارس
و تفسیر سجد نوشته و من اضر
استفهام نهیجی بعد از الاضام
افکام احد اضر من یعیل انما
و می جاد لا فخر له علی استجابة
و عاقله را دامت الذی ای لا
یستجیب الحمد و الا بد لذی الا عنی

انتقاد مستجاب مقصود لم يدر
القيام ومعذرة لا تستحق
لجاء تمتم يا همدان زركم
يقعور يا يمد ومن دون انشراح
نشر نوده در خكلام كفت واما
السند واليسبب السند الى ذوى
العلم والاجتهاد قيل من دهم
و مصنف ميرزا الاستجابة و
لا على طريق الحكم بغير
لن كفت ومن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ الْأَمَامُ
يَدْعُو بَعْدَ مَنْ دُونَهُ إِلَى
أَرْضٍ لَهَا مِثْلُ هَذِهِ الْأَرْضِ
أَفْضَلُ وَأَعْلَى مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ
الَّتِي كُنْتُمْ فِيهَا وَنَحْنُ نَعْتَمِدُ
الْقُرْآنَ وَالْجَوَدَ
وَمَنْ يَمُوتْ مِنْكُمْ فَادْفِنُوهُ
فَإِنَّ هَذِهِ الْأَرْضُ لِلَّهِ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو الْفَضْلِ
وَمَنْ يَمُوتْ مِنْكُمْ فَادْفِنُوهُ
فَإِنَّ هَذِهِ الْأَرْضُ لِلَّهِ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو الْفَضْلِ
وَمَنْ يَمُوتْ مِنْكُمْ فَادْفِنُوهُ
فَإِنَّ هَذِهِ الْأَرْضُ لِلَّهِ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو الْفَضْلِ

ولا يضر الله ما لا ينفك ان عبده
ولا يضر الله ان لا يقبل كلامه
ولا يضر الله ان لا يقبل من دون
ولا يضر الله ان لا يقبل من دون

خدا و هو خلق من مشكوة سا
 عن ابن مسعود قال قال رجل
 قال الله ان تدعو الله
 فلا يضرك ان تذكره
 الله ما لا يضر احد من عباده

والا اعتقاد کند پس باطل شد قول او خواه یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس نظم کے لائق
 ہیں یا یون سمجھے کہ انکی نظم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ
 فمقابل ما قال فی العادة و ہر گاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا تبصریح
 نمودیم پس اگر جائے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالط خوردن نیست چہ ترک قید
 آنجا محمول است باین تصریحات و این فائدہ را یاد دارند و از تغلیط اسمعیلیہ از راہ
 راست منحرف نشوند ہر چند آنچہ مذکور شد کافی و وافی است بر اسے رد مختصرات
 اسمعیلیات فاما اگر کسی بیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویتہ الایمان
 اقامت و دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
 حال نمودہ آید بشنودید در فصل ثانی کہ بر اسے رد و شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
 کردہ در ان فصل آید کریمہ و عندہ مفاتح الغیب لا یعلمہا الا ہواۃ ردوم قل
 لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا اللہ و ما یشعرون ایتان
 یبعثون آیہ سیم ان اللہ عندہ علم الساعة الخ آیہ تھارم و من اصل
 ممن یدعون دون اللہ من لا یتجبلہ الی یوم القیمۃ و ہم عن
 دعائکم غافلون آیہ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
 شاء اللہ بمنزلہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ و من اصل الی آخرہ را درین
 مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق مجبور مفسرین توبیح عبودہ
 اصنام است و تفسیر بحر ابوحیان نوشتہ ای لا احد اضل ای بلغ فی
 الضلال من یعبد الا صنم و ہی حماد لا قدرۃ لہا علی استجابۃ دعائهم
 و بچنانہ در تفسیر باقی ماند چہاں آیہ کریمہ حاصل ہمہ ما ینکد علم غیب خاصہ خدا
 است در ان کلام نیست کلام در مدعیات و مختصرات اوست کہ از آیات
 مذکورہ هیچ علاقہ ندارد و بالجلہ محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالیٰ

باب الکریمین ہے کہ بخاری و مسلم
 سے ذکر کیا کہ عبد اللہ بن مسعود
 نے کہا کہ ایک شخص نے کہا یا رسول
 اللہ اگر میں تم کو یاد کروں تو کیا
 کوئی نیکوئی ہوگی؟
 آپ نے فرمایا کہ اگر میں تم کو یاد
 کروں تو تم کو نیکوئی ہوگی۔
 یہ حدیث صحیحہ ہے۔

دوسری یہ کہ تبارجہ خالق اللہ
 ہے اور جسے نیکوئی پہنچا تو نیکوئی
 پہنچا دے گی اور جسے عذاب پہنچا
 دے گی عذاب پہنچا دے گی۔
 یہ حدیث صحیحہ ہے۔

بطلان این مبادی اعتباری و در دیگر
 ماسته اشراق صاحبک بیان
 قزوین است که دیده پس در دیگر
 مخالف تفریم پریشان که پیش
 بی بیاست نظر آنکه با ساداسا
 آن که در آن فردی مذکور قال
 الحلالس اخرج ابو داود و
 عن جیمس بن مطعم قال اقی
 رسول الله صلى الله عليه وسلم

از بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیهی اطلاع بر غیب بوجوب که رفع تعلیس و
 استنباط تکلی در آن حاصل باشد از غیر رسولان میکنند نفی اطلاع بر غیب مطلقا
 چه جائی آنکه کرامات و دیگر را ابطال نماید و تفسیر گذشته که اظهار شخص بر غیب
 چیز دیگر و اظهار غیب بر شخص چیز دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
 و اولیاء اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جایز و
 واقع است الا و هم در مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که تصریح بلاحظه قید
 اصالة است یعنی بالا ماله اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و اولیاء اطلاع
 بر غیب بطریق وراثت و تبیت حاصل میشود و ایضا فی بعضی از قدما و مشیرین
 اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
 سوائی پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلط است زیرا که اول اطلاع بر
 لوح محفوظ یعنی مطالعه آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مردی نیست که پیغمبر
 را بوده باشد بلکه از اخبار صحیح اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و ایشان
 رسول نیستند و دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
 است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود و گویند مطالعه نقوش لوح
 باشد یا ب مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر صفاتین سر قوسه
 در آن کتاب میشوند و دیدن نقوش و این معنی اولیاء را نیز حاصل میگردد
 پس دیدن و ندیدن بر ابراست پیغمبر آنکه اطلاع بر لوح محفوظ مطالعه و دیدن
 نقوش هم از بعضی اولیاء الله بواسطه تواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
 نخواهد شد انتهی و در مرقاته نوشته الغیب مبادی و الواحق فمبادی اطلاع
 علیه ملاک مقرب لانی من مل و اما الواحق فهو ما اظهر الله تعالى
 علی بعض اجبائه لوحه علیه و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صار غیباً

اعرابی فقال جهادات الله
 و نكت العیال و هلكه الانعام
 فاستق الله لنا فاكنا
 نستشفع بالله علیه
 و نستشفع بك على الله فقال
 ابني صلی الله علیه و سلم
 سبحان الله سبحان
 فما زال یسبح حتی عرف
 فی جوه اصحابه ثم قال
 علی احد فشتات الله اعظم بالله
 من ذلک و یک ان عمنه علی
 سلوا له هکذا قال یا صاحب
 ش اقبه علیه و انه یاتک
 الطیط الرحل بالربک یخفی من
 حواءه باب بدر خلی بن

سلوا له هکذا قال یا صاحب
 ش اقبه علیه و انه یاتک
 الطیط الرحل بالربک یخفی من
 حواءه باب بدر خلی بن

بازاری را پیش از آن حضرت علی مرتضیٰ علیه السلام در مدینه منوره
نظماً استشفاع بسبب آن است
و سلم بر اعرابی عارف پیدا کرد
و سلم برین سلامت فم که از روی
گوشه است و بیاید و سلامتی
که با او می‌باشد و سلامتی
که با او می‌باشد و سلامتی

عن ابن عمر بن العاص قال قال الله تعالى يا جبرئيل اذهب الى محمد فقل له
انا سئذضيك في امتي ولا تنوءك وعن جابر رضي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تمس النار مسلما راى او راى من راى اخرجه
الترمذى عن ابى سعيد الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذى عن جابر لا يدخل النار احد من تابع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابوداؤد والترمذى وحديث عشرة مبشر مشهور استقصار
ابن شتم احاديث از صحاح نو ده آيد كتابه مرتب گرد و خطاى در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلى الله عليه وسلم علم علم الاولين والاخرين فلعلمه
كان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئيل له حاله كه عدم افاده اذله مدعايش
واضح گرديد باز بر سر اصل سخن سيردم كه شر ك فى العلم موافق تصريح كبر او نيست گر
ثابت كردن علم ذاتى برائى غير خدا و آنچه دعوى تعيم نموده از توحيد و دليل ثابت كرده
آيات علم غيب نقل كرده بطلويل لا طائل بر دانسته و حاشا نيز معلوم گردیده كه غيب
افشا فى خاص بخدا نيست بلكه خاص غيب مطلق است و اظهار رسول مرتضى بر انهم واقع
پس آنچه گفته كه بكار نى كى راهى شر كه ثابت بتو ما به كه او كوا ايسا سمجها كه دور
تر ديگه به برابر بن ليستم سخنى است محض غلط و محض عيى يعنى شنيدن از
دور و نزد يك برابر خاص كار خداست ديگر از اين جنين فهميدن شر كه است
حال آنكه شنيدن خدا از دور و نزد يك برابر اصلا معنى ندارد چه او تعالى را با همه
اشياء اكنه نسبت واحد است و تقرير كرده اند جمهور كه مراد از قرب كه واقع
است هم قرب مكافى نيست و تحفه اثنا عشرية نوشته عقيدة است وليم بنده را
انصال مكانه و قرب جسمى با حضرت حق تصور نيست فريده در انجا تصور است
بر رجه و مسندت و در همانندى و خوشنودى است و بسى من است نه با بابل

دكلام رسول داشته باشيد از جبرئيل
بر بيان است و اين قسم اطلاق
شايع و ذائع است و اعلموا
انما غنيتكم في ديني فان التمس
خمس انما غنيتكم لوجبه الله
عن ابى اسامة ثم قال قال
رسول الله صلى الله عليه
وسلم من اصاب الله عليه
لعنه واعطى ثوابه و ابغض
فقد استكمل الايمان كدواة
ابوداؤد و عن ابى جابر
قال قال ابى رسول الله صلى

الله عليه وسلم الا اخبر
الله الناس قبل فقد قال
نفس الناس بالله ولا يعلى
الله على لبيك يا الله و عن ابى
به رواه احمد و عن ابى
قال قال رسول الله من
بأنه فاعيد و من سأل
بأنه فاعطوه الحمد ببيت رواه
بأنه فاعطوه و فى ال فاته
الغنى و غيره و فى الله احسن
من استغفار بالله احسن
طلب منكم دفع شره
غلبه و دفع عنه الشره
الله تعالى الخ و عن ابى
قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من حج بكنه
فلم يفت ولم يضيح رج

اذ كان في عند ربك لما ثبت
 بالعباد في كشف الشالكل
 واذا كانت محمود في الجنة
 لكنهما لا يليق بنصيب النبا
 الخ وسوال واستغاث كراز
 معبودان في سجادة مقدسة
 شاف في نوكل ثم نسبت بلكه
 شاع است عن باختر بن كاصب

اهل الخير الله به آية ششم يا صاحبى السجين ارباب مفترقون خير الله الوفا
 القهار لا يه ازين آيات وعادى كروا ول يا بنموده اصل ثابت است كما
 بينا سابقا حديث اول من سراج ان في مثل له الرجال قياما فليتبوا مقعده
 من النار حال ان سابق مذکور شد حديث دوم لا تقوم الساعة حتى تلحق
 قبائل من امتى المشركين وحتى تعبد امتى الاوثان حديث سيموم لعن الله من
 ذبح لغير الله حديث چهارم لا مذهب الليل والنهار حتى تعبد اللات والعز
 الحديث حديث پنجم يخرج الدجال الخ حديث ششم لا تقوم الساعة حتى تفسد
 آيات ساءدوس حول ذى الخليفة اين همه احاديث را با دعاوى مختصره
 سيج علاقه نيست على هذا القياس ورفصل پنجم ذكر نوآيات واحاديث را كه بعضى
 از ان از دعاوى محض بديگانه و بعضى محض و محمل و محمل كه بيان آن بجاى كى و غير موجود
 خاص اعام و مستيد را سطلق و مشترك را علم قرار داده از انواع مغالطات را كار بند
 كرده و شاه دلى الله و رحمته بلفظ نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فى
 المرأة والدار والفرس قول التفسير الصحيح الذى يوجبه مورد الحديث
 ان هنا لك سببا خفيا غاليا يكون به اكثر من تشرح المرأة مثلا
 مختار قاعين مبارك ويستحب الرجل اذا دلته العجوبة على شوم امرأة ان
 يروح نفسه بترك تزوجها وان كانت جميلة او ذات مال و هم در ان كتاب
 است اما الرقى ففقيهها التمسك بكلمات لها تحقق فى المثال واثره القوا
 الملية لا تدفعها ما لم يكن فيه شرك لا سيما اذا كان من القرآن او
 السنة ومما يشبهها من التضرعات الى الله والعين حق وحقيقتها تأثير
 الما نفس المعاني وصدمة تحصل من الياسها بالمعين وكذا نظرية
 الجن وكل حديث فيه نفى عن الرقى والتأيم والتولة فمحمول على ما فيه

بطلور یک سستان را خالق عون
داند خانی شریف است مطلق خواه در
امور دنیا خواه در امور عینی خواه در
اصیاف خواه از تو یک خواه از دور
خواه از نزدیک خواه در امور
عینی خواه در امور غیبی و محض
است بجز آن خداست جل جلاله
در جا که در قرآن و حدیث مینماید

حضور واقع گردیده باین مقامات
 مقصود است و اسحقیات ظاهر
 یعنی سلطانان نظر بر کارخانه بسیار
 بکمالت بسیار با کمال ملک بسیار
 سلطانان و انصاف و تحقیق
 کمال این امر منفعی نیست و تحقیق
 عملی از این صاحب باین

اینجانب استاد عبدالغفر بن ساسی با سلام
فضل گرد و بیکم شکر از انجمن
اعلامی کربلا

در بیان حق ذکر بافت شایع است که احتمال مجاز و سفارحه و کنایه هم که
 معنی و تفسیر این است بدید و در شرح
 فی اقتدار ویت و اراده خاص معنی
 شش و ۶۰

و مثله قوله لا تقولوا ما شاء الله وشئت اولا نهضه منه التسوية فيختص بكن
 حاله كذا الله وليتوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذي علمه فيه النبي
 صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاخرة انتهى ملخصا خود در بیان تقوية الايمان
 در حدیث اسید هو الله نوشته که لفظ سید و معنی دار و یکی آنکه خود مالک و مختار
 بود و محکوم کسی نباشد خود هر چه خواهد کرد با معنی سوا خدا تعالی دیگر ریاسید گفتن
 روانیست دوم آنکه از دیگران انیار داشته باشد باین معنی دیگر از گفتن درست
 است و با معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ریاسید عالم گفتن و دانستن ضرورت است
 ملخصا بر حدیث این قاعده خاص بر آنکه تفسیر اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
 جاری گردیده مگر تمام سبادهی مشا در این سخن برگزیده چه هرگاه مقرر شد که تبعه و
 اراده معنی از معانی حکم بتبدل میشود پس بجهت سبب این قاعده مخصوص شد بتبدل و در
 عبد جاری مگر دیده و حکم قطعی بشر که نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
 چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه در مقام بی اختیار از زبانش
 برآمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد
 نخواهد داشت و گمان بکردن با آنکه بعضی الظن اثر و در مفید هم نیست اگر بگویند
 که لفظ عبد در محاوره بخشنه و بیکر نیامده محض غلط است عبد الدیم و عبد الدینار
 و عبد الصادر احادیث موجود است باجملة از همین بیان او اکثر موهومات او باطل
 میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
 مجذبه فتوی بچوازه داده اند و شیخ محمد عابد اسدی انصاری که از عمده علماء حرمین
 بود از مجذبه هند هم هر که زمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او
 خود را معلم ساخته در نامه سائل بر سائل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله وار
 خاص در این سلسله دستمسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ شرک

امانت که در اولاد حضرت امیر هست از دست
 در کتف ایشان حضرت امیر هست از دست
 در بیان حق ذکر بافت شایع است که احتمال مجاز و سفارحه و کنایه هم که
 معنی و تفسیر این است بدید و در شرح
 فی اقتدار ویت و اراده خاص معنی
 شش و ۶۰

۴۰
 این سلسله کلام را در تمام است
 در بیان حق ذکر بافت شایع است که احتمال مجاز و سفارحه و کنایه هم که
 معنی و تفسیر این است بدید و در شرح
 فی اقتدار ویت و اراده خاص معنی
 شش و ۶۰

اولیا الله تعالی و در دست
 در بیان حق ذکر بافت شایع است که احتمال مجاز و سفارحه و کنایه هم که
 معنی و تفسیر این است بدید و در شرح
 فی اقتدار ویت و اراده خاص معنی
 شش و ۶۰

صاحب تقویٰ الدیان فی تفسیر باب اولیٰ فی توحید
 بتجملہ و تعلق نموده و بعد از آن مطلقاً
 بیان گمان میکنم که در این باب و در
 بیان توحید و تعلق خدا حاصل میشود
 و این توحید و تعلق خدا حاصل میشود
 و این توحید و تعلق خدا حاصل میشود

مساج بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچه چیزی از ان گذشت و مناشی
 فساد چند امور اندکی اینکه با وجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نیدانند چنانکه معنی
 کلمه بیان کنند مذهبشان را و دیگر دود و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
 مذهب مشرکان از کلمه توحید را و دیگر و در چنان مذهب این گروه شیطان چه شرک
 معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
 یکی مذهب مشرکان را و گردید تجدید بیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
 بنوده اند پس کلمه توحید که در مذهب مشرکان میگذرد و دعوی این بدعتیان هم
 میکنند لفظ الله را در تمام تقویۃ الایمان یعنی شرعی ترجمه نموده باشد هیچ جای هیچ
 نوشته داد و آیه و ما امرنا الا لیعبدوا الله و احدا لا اله الا هو سبحانه
 عما یشرکون الله را بمنه مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
 غیره می بلطف حاکم ترجمه نمود و همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیامده
 که بحدیث بر هم میشد و دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال شرکین منضم بصداوت
 مذکور شد عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نموده چنانچه در ذیل
 آیه و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبد هم الا لیقربونا الی الله
 من لفافه نوشته اس آیه معلوم بود که بگوئی کسی که اپنا حمایتی بجهت گوید که یا جاکم
 که او پس که سبب خدا کی نزدیکی حاصل بویست و در و مشرک است و او جبهتیا
 او را اندک ناشکر معنی آیه اینکه کسی که گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
 نمی کنیم او نشان را اگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را سو خدا تحقیق الله حکم
 خواهد کرد در میان شان و چیزیکه اختلاف میکنند در این تحقیق الله بابت
 میکنند کسی را که در و غلو و ناشکر است از آیه که میبر بر و شیعو ظاهر که کسی را
 استخوان اولیا و عبادت نشان بر آن نزدیکی خداست و لیفر بونا متعلق به تعبید

الله و رسوله و الذین یقیمون الصلوة و
 الذین یؤتوا الزکوٰۃ و هم را کمون
 و من یؤتی الله و رسوله
 و الذین آمنوا فان حب الله
 هم الغالبون که شرک است
 و عبادت بومنون بعضی

الحکای و یکدیگر و بعضی
 در شان ایشان باشد و بعضی
 بگویم که هر جا لفظ من دون
 و در گذشته آیه را تفسیر میکنند
 بنام باب را و در آیه که مشرکین
 و در تفسیر این لفظ یعنی غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است

و در تفسیر و ادعای غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است
 و در تفسیر و ادعای غیر و سو است

افعال متعدده و طواف اربعین است
 و در مصاحبه و مذاکره و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان

اعمال اعتباری را در معنی او اکثره این افعال بے اعتقاد و اقرار و حریت
 علی بن ابی طالب را در معنی او اکثره این افعال بے اعتقاد و اقرار و حریت
 و طواف و مذکور و قرابین و غیره از فروع و عوارض که بی این شرک موجود
 بے اعتقاد و الوهیت این اعمال و افعال اعتباری را در معنی مرتکب این افعال
 بے اعتقاد و اقرار شرک نیست شرکین عہد رسول الله صلی الله علیه وسلم اصنام
 را الا اعتقاد میکردند و اقرار نمینمودند و همین بود شرکشان که برائے خود آن
 قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجود کل میندیشند و صرف
 صفت الوهیت ثابت میکردند و از راه غلط فہمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس
 کرده که یک بادشاہ خبرگیری بلاد و دور دست بے شرک و اعوان کردن نمیتواند
 باین جت الله را شرکا و اقرار داد و ندعوی برائے عزت دادن و دبر برائے
 دوستی کرانند یعوق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک و غلطی شان این
 بود که خاص را عام نمیدانید یعنی صفت الوهیت را که خاص باشد است عام
 فہمیدند و نمیدانید ہم از راه غلطی عام را خاص فہمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیاء را
 که عام است و شرک بے تصرف خدا و تاثیر قدسی یعنی با سبب ظاہری تعلق بداد
 و در خویش و بادشاہان نیافتند و در ہم افتادند که این گونه تصرف خاص بخدا است
 سببیکه اینچنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کنند شرک گرد و بد و فرقه یعنی
 مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی بر دو فریق قیاس
 غائب است بر شایعین که شرک واجب الاخر از است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
 واجب الاضطرار این قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
 آیات را که لفظ من دون الله در آن یافتند و در آن را با و در تعبیر نموده چنان
 قرار دادند که مشرکین آن عہد اصنام را الا اعتقاد و قیاس و مذکور شرکشان بین

و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان

و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان

و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان
 و در بیان و در بیان و در بیان

الملام منه ان امشوا واصبروا على الفلك ان هذا الشئ يراى
 از آنچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعاً معتبر در توحید و شرک همان صفت الوهیت است
 و پس که آن صفت در غیر ذات و احد حق پنجم یافته میشود و مبالغه و نه بطلانی
 او تعالی شانده کامل و نه ناقص و همین سببیک اجتناب از آنست که دیده که مستلزم
 تقسیم صفت خاص است بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را
 هم علی تفاوت المراتب در آن چیزها شرک عطا فرموده است فاعلمنا ههنا
 بصبر و وجعلنا من الماء كل شئ حي هو الذي احياكم علمه اذ هم الالاسماء
 كلها فكلم الناس تريدون عن الدنيا وما تشاؤون الا ان يشاء الله لا
 يكلف الله نفسا الا ذمها ان این آیات محکمات شرک و صفات ذاتیه نبویه
 که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده
 واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمایی پذیرد و همچنان در صفات
 اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
 و غیب آنی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت
 منشاء شرک اصلاً و مطلقاً قابل عطانیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
 ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی است یعنی حیاتی که خدا
 تعالی راست است آنچنان حیات و قدرتی که خدا تعالی راست است آنچنان قدرت و علم و سمع
 و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست است و تصرف آنچنان که خدا تعالی راست است و دیگر
 ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمیتواند چنانکه قرآن و سنت ثابت که شرک کین
 اصنام خود را این چنین اعتقاد داشتند و شرک بودند پس ثابت شد که شرک
 شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امریت غیر آنها و آن صفت
 الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرک و صفات ذاتیه هم

عبادت و افعال عبادت باید بود
که این احکام توفیقی اندی بپایست
ثابت میگردد و حال آنکه چنان نیست
در بعضی اقل که بپایست تحقیق
و تنبیهم نمیکرد و انظار شفاعت آن
عقد نموده در اینجا بشیای دیگر
سازگار نموده مسلم گردد که در

است و در آن مقام باید فصول
ایند و فصلی که بیان آن نیز
و اینجا در شرح و در خلاصه از
کلام شریف و در کتب عظام
این سلسله است و در کتب
دارد و سایر کتب و کتب
صفت الوهیت و در کتب
و از اینجه را در کتب و در کتب
از این است و در کتب و در کتب
از این است و در کتب و در کتب

قواعد الشريعة في حقها من ادائها واجب فاعل الشريعة
 النداب في حقها من ادائها واجب فاعل الشريعة
 منها الاستغفار والابح في حقها واجب فاعل الشريعة
 الذي لا يغفر به كلام الله واجب فاعل الشريعة
 وكلام رسوله وذاك واجب فاعل الشريعة

او او سطها او اخرها و رد اليها من سن في الاسلام سنة حسنة
 فله اجرها و اجر من عمل بها و من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من
 عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الان سنة الذكورة لا يتوقع فيها
 الخيرة انتهى خلاص ما عليه و رد بدعت نجدية و ريجان قل يكتم و بعد فله رسالة
 في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستقلين لرد الدجالين
 المستقلين للمحدثين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
 كذابون ياتونكم من الاحاديث بماله تشبهوا انته ولا آباءكم
 فاياكم و اياهم لا يضلوكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
 الله عليه وسلم و انطبق ما قال على التجديدية على الوجه الاكمل الامة
 فانهم يفتخرون بتلك العلامة و يشنعون المسلمين بذكرهم عدم
 سمعهم و سماع آباءهم لمفوا تمرد و يقولون ما يقولون قال صلعم
 في الصمد هناك الزلازل و الفتن و بها يطلع قرن الشيطانات
 فنقول قال الشيخ امام العلامة تقي الدين ابو ذكريا يحيى بن شرف
 النووي في تقذيب الاسماء و اللغات بدع و بدعة بكسر الباء
 في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهي منقسمة الى حسنة و قبيحة قال الشيخ المجمع على امامته و جلالته
 و تمكنه في انواع العلوم و براعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
 الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة و محرمة و مندوبة
 و مكروهة و مباحة قال و الطريق في ذلك ان تعرض البدعة على
 قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

الواجب الا بدعتها
 انما في حفظها
 والسنة من الدقائق
 تدوين اصول الفقهاء
 الكلام في الحج والعمرة
 ونبذ ما يصح من استدل
 وقد دلت قواعد الشريعة

على ان تحفظ الشريعة و تحفظ
 كفاية ولا ياتي في ذلك
 الاجماع و ذكرنا في البدع
 المحرمة امثلة منها
 الهداية و اجاب
 المرجعية و اجاب
 على هو لا من البدع
 الواجبة و الباع المندوبة

والمندوب من البدع
 لم يحصل في العزل الاول
 و منها التراجيع و الكلام
 في حقها و منها جميع
 الجدل و منها لاجل
 الخاف للاسئل فصل
 في السائل ان فصل
 بذلك و جبر الله تعالى

والذي يفسد الصوم والذين يفسدون الصيام
أو يفيدوا أو لا يزال حراما دون الوضوء ولا يتنجس بغيره
المستوعب فيه في نحو الصلاة للعلماء أو الزيادة على

وللبدع المكروهة أمثلة كزخرفة المساجد وتزيين المصاحف وللبدعة
المباحة أمثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في
الذيذ من المأكول والمشرب والملابس الساكن وللبس الطيالة
وتوسيع الأكمار وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة
ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر
كلامه وروى البيهقي بإسناده في مناقب الشافعي قال المحدثات
من الأمور ضربان أحدهما ما أحدث ما يخالف كتاباً أو سنة أو
إثراً أو إجماعاً فهذه البدعة الضالة والثاني ما أحدث من التحجير
لا خلاف فيه لو أحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال
عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان فغمت البدعة هذه يعني
المنع من محدثة لم تكن وإذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام
الشافعي انتهى عبارة التمهيد قال الحافظ ابن حجر في فتح المبين شرح
الاربعةين للإمام النووي في شرح حديث عائشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحدث من أمرنا أي شأناً لم يكن عليه وهو ما شرع الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية ديناور المراد الحكم هذا ما ليس منه
مما ينافيه أو لا يشهد له شيء من قواعد وأدلة العامة فهو رد
مردود على قاعله لبطالانه وعدم الاعتداد به سواء كانت مناقاته
لما ذكره من مشقة بالكلية كعدم القيام وعدم الاستظلال من ثم بطل ما عليه وسلم
لذلك وللإخلال بشرطه أو كونه عبادة كان أو عقداً فلا نقل لذلك مطلقاً على الأصح من خلافه

لا تخرج من خارج وجبت بعض
في الجمع والاصح المستح
فان الخفي في هذه الامور
خارج بخلافه للذات
فانه يطلها كذبح الحرم
الصيد ولبسه الخفي بالاعتدال
فلا يصح عليه وجها

السائير والحاج قبل النقل
اما ما لا ينافي ذلك بان
شكك له شي من امارته
او قواعده فليس يد على
قاعده بل هو مقبول عنه
وذلك كبناء الوطخا
المجمل وسائر انواع الب
التي لم يخصص في القصد
الاول فانه موافق له
جاءت به الش

من غير من
على البين والمعروف والمعاد
فمن جميع العلوم والنا فقه
الشريعة على اختلاف
فوقها وثقت بقواعدها
كثيرة التفريعات وفرض
ما لم يقع وبیان حكمه

الحسنة تنفذ على نديها وهي
ما وافق شيئا مما لم يذم
من فعله محمد وشرع
منها ما هو فاضل كما في تصنيف
العلوم ونحوها مما قال
ابن شاذان شيخ المصنف
احسن ما ابتدع في مساندا
الواقف لكل عام في اليوم
من الصدقات والمعرف
واظهار الزينة والسودا

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره وظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعلين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مأمورا
به ومقتربا الى الاصول والفروع وما يحتاج الى اليد من الحساب وغيره من العلوم
الالوية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومن يبدئها ويختمها وغير ذلك مما سرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله شاب عليه مدوح و
من ثمرات استجارات كثير من الصحابة رضوا كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثرت فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثمر ما دعي زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله ان الله الحق
ولم يزل يراجع حتى شرح الله صدره للذي شيع له صدرها وكما وقع
لعمري في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما معنى بل موافقته لانه صلى الله عليه وسلم علل التارك بخشية لا قرا
وزال ذلك بوفاة صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او جماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

فان ذلك مع ما فيه من
الاحسان الى الفقراء مشعرا
بمحبته صلى الله عليه وسلم
وتعظيمه وجلالته في قلب
فاعل ذلك وتكامله على
ما من به من ايجاد رسوله

الذي ارسله رحمة للعالمين
وان البدع السيئة وهي ما
خالف شيئا من ذلك صريحا
او التماسا قد ينشئ الى ما
وجب التحريم من الزينة والكراهة
او الى ما يمكن ان يطاع
في شئ من قوله وفي رواية
سليم عن علي بن ابي طالب

ليس عليه امرنا
فكنا واخذنا بخلافه
عما صلى الله عليه وسلم
الله صلى الله عليه وسلم
بما خالف ما لا يوافقه
مؤنة مع علم امرنا
ومدح على ذلك لانه
من المصالح العامة وهي

من من الصحابة ما في زماننا
فقال بعض أئمتنا لا يجوز
تقليد غير الأئمة الأربعة
الامام الثنا في والامام
مالك والامام احمد رضي الله عنهم
والامام احمد قد عرفت قواعد
لان هؤلاء استقرت
من اهلهم واستقرت
احكامها وخد معها ابوا
هم وحرروها فاعزها
سكنا احكامنا فقرا
سكنا

لا توقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشارع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بل لا على صلواته ركعتين كلما نوضاء مع انه لم يأخذ به عنه صلى
الله عليه وسلم فضايل استنباطا من الامر بطلاق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجیح العرياض رضى وعطاف رسول الله صلى
الله عليه وسلم وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كأنها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والافضول الصبح ولايته وتطهير من بني الله مسجد او لو كحفص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تحتل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حيثئذ ايتا
لاهون الضدين اذا الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا التعقيب
ذلك بقوله وانه من يعيش منكم يسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهما ابوبكر فمى نعمتان فعلى
فحسن رضى الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء وعن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابوبكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريظة

تقليد هم فيها حفظ غنمه
لا بد قد يكون مشروطا
بشرط ان لا يكلوها الى
فئعها وفسعها من قواعدهم
فقلت التقليل هو ما حفظ
فقلت التقليل هو ما حفظ
من قبل اديب ط
عنهم من قبل اديب ط
فقلت التقليل هو ما حفظ
من قبل اديب ط
فقلت التقليل هو ما حفظ
من قبل اديب ط

وقد تجاف العالم في ذلك
فجاءه بعضهم بكروها وبغضهم
نحوه وكذا المصاحفة تعقب الصبح
والعصر على ما قاله ابن
عبد السلام لكن قيل المصنف
بها اذا وافق من هو معها
فصاحته سند وفيه لا يخلو
القار يستدراجا ما وكونه
خصصا ببعض الاموال و
فرد في اكثرها لا يخرج ذلك
البعض عن كونها مشروعة
فيه وباقتضار الامور عام
ومجملات اذ سنة الخلفاء
الراشد بن منها مع انما
باعتبارها الى اصل

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالحدث الذي هو بدعة وضلالته ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجتد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما مجل التطير على التطير وبغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن نفي قال عمر بن الخطاب في التراويح
نعت البدعة هي ليس ذلك مذموم ما يجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشأه
الذي ما اقرن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العز ومن والقوافي ونحوها والبرج والتعديل
ونحو صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدسية والجبرية والمرجية والمجسة ومحل بطله كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة ضرورة كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا ينافي
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الابد فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمارس وكل احسان لم يعمد في العصور الاول والكلام
في قوانين المقوف والمجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكره زخرفة المساجد وتزيينها
ومن المباح التوسع في لذني الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاحكام

٨٣

شرعي وكذا استتم عامريد
به خاص اذ لو فرض خلية
لا استد في عامة امر من سنة
لا يخصصها دليل شرعي
ايتمتع ابقاعها ولا ينافي ذلك
اشد ولا من قد يخلو المصيب
ويؤثر في السيرة بغير ما دأب عليه
ان الكلام لا ينافي ما دأب عليه
بمعاد نحو ما دأب عليه

لأنها كانت من عامريد
خاصة لا يرد به عامريد
او خاص لا يرد به عامريد
ولا يخلو لعمري من
اي لا يخلو لعمري من
الخير انتمى بغيره

در اخبار العلوم نوشته الادب
 و نام برشته نام غزالی بدار
 از زبان است پسر ابودعبله
 که نامش هم فتوی درین باب نوشته اند
 می شود و انشی نوکوس فیض ایران
 بلکه فایده ایاد و انوات را حاصل
 بال نیست زیرا که دین قسم فیض نیست

اذا قام واحد منهم في وجه
 صادق من غير بياض وكلف
 او قام باختيار من غير ظاهر
 من الموافقة فذلك من ادب
 الصحة وكل ان جرت عادة
 طائفة فحجة العامة على موافقة
 صاحب الوجه اذا سقطت

من بعد ذکر نحوه عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی الله علیه وسلم
 که شکیل است بر نقل استخوان و استحباب از جم غفیر و جامع کشیر الله اعلام و هدایه اسلام
 مثل ابوالخیر سخاوی و ابن جوزی و ابن کثیر و ابن حجر و ابوشامه شیخ نووی و
 ابن جوزی و ابن طبرعل و ابن فضل و شیخ ابی عبد بن محمد بن محمد بن نعمان و جمال الدین
 عجمی و یوسف الحجازی و یوسف ابن علی بن زریق و ابوبکر الحجازی و اباسوی الزهری و
 و ابن البطاح و مخلص کتابی و طبرسی الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
 و فیدر الدین بن عمر و غیر هم که هر یک از ان کرام از علماء دین و ارکان اسلام و
 مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلی و سبکی
 کلام کرد و در ان کلامش را در نموده و این ماجرا به تفصیل در رد و سحایات بیان
 نموده ایم و در اینجا خوف تطویل اعاده نموده ایم بعد شمس سیرت شامی نوشته و بعد
 ذلك فتقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امور الدين والتشريع
 والمحدث في امور الدنيا ليس بدعة وان البدعة منقسمة الى حشرة وقبيحة
 فتنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مكروهة ومنها مباحة
 والمحدث من الدنيا ان مخالف الكتاب والسنة والاجماع والاشهر
 فهي ضلالة وورد وان لم يخالفها فليس ببدعة وما كان منها خيرا فهي بدعة حميدة
 وان البدعة الحسنة متفق على ندبها فما اخترع مبتدع من ما لنا من اطلاق البدعة
 الضالة على كل محدث في امور الدنيا والدين وقصرها في القبيحة فنشاء الجمل
 والاعجاب برائد والاجتماع على الله ورسوله شاه عبد العزيز ورفقته جوار
 عرس نوشته اند و دوم آنکه بیست و هفت تسمایه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
 کنند و فاتحه بشیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
 زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین نبود اگر کسی باین طور بکند

عامته او خلع الثياب اذا سقط
 عند ثوبه بالتمحيق فالموافقة
 في هذه الامور من حسن
 الصحة والعشرة اذا الخالفت
 موافقة لكل قوم سمي ولا
 بد من مخالفة الناس باخلاص
 كما ورد في الحديث لا سيما اذا
 كانت اخلافا فيها حسن
 العشرة والمخالفة والطيب
 القلب بالمساعدة وقول
 كل ما يحكم به الصالحين في ذلك

من هذا فالقيام عند الخلق
 لا بد

الله ورسوله الخ لا يشرع
وقد جعله أصلاً ومقاساً
وبني عليه فندوا كثرية
وليس له أصل من ادعى
أولئك يابني أبيه والعلية
فهذا الاختراع في الدين هو
البدع والاضايع على هذا
الدين الحق وما به يتكبرون فاما
صمد بذلك من علم انهم
الاخيار صون وبعد ما عجزوا
من اثبات هذا البتة
طالبونا بابطال هذا التهمة
والبيتة واثبات المارعي
وقد انما لا يبال في دعواه
يخفى ولكن المقصود ان يصح

للدخل امرين من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقيمون لرسول الله صلى
الله عليه وسلم في بعض الاحوال كمار والانس رضي الله عنه ولكن اذا لم
يثبت فيه نفي عام فلا نرى فيه باساً في البلاد التي جرت به العادة فيها
باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطيب القلب
به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصلاح عليها
جماعة فلا بأس بمساعدة تهم عليها بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد
فيه نفي لا يقبل التأويل عقيدة سيئهم فعل مباح بله حسن وسائر امور خير
ازدادت وامت ولما زمت وتخصيص زمان في حرام وكفر مكره ودين دعا
بريانات كونها كون وبيانات بوقلمون جلوه نياش سيدتكم ورساقيات
ازاله شبهات منوده ايم ودينها مختصر اجيزه فكر سيكنم وجميع سلم ازعايشه
صديقه من مروييت احب الاحمال الى الله ادمها وان قل ودر جميع بخاري از
سروق مروييت اي الاحمال احب الى الله قالت الداه وهم وريسين از
از عبد الله بن عمر بن العاص مروييت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عبد الله لا تكن مثل فلان ان كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
جميع سلم از عبد الله بن عمر مروييت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر
عن من بدو شيئ منة فقرأ ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له ركعتان قرعة
من الليل ودر حصن حسين نوشته وينبغي من كان له ورد في وقت من ليل
او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويا في بدوا امكنه
ولا يعمل له ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضاءه صاحب المعبر ودر وقول ابي
نجدية الفعل المباح بتقيد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراماً وكما بل
الفعل المندوب الحسن ايضا شدة نوشته ذلك بصتان وكذب وافتراء على

صمد بذلك من علم انهم
الاخيار صون وبعد ما عجزوا
من اثبات هذا البتة
طالبونا بابطال هذا التهمة
والبيتة واثبات المارعي
وقد انما لا يبال في دعواه
يخفى ولكن المقصود ان يصح

فاني باطل الصيغة الصحيحة
فنقول فيما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تعريجات
في جواز خلاف الدعوى
وابطال الدعوى
بعد من قوم يوم عاشوراء فان
اليهود وقتوا هذا اليوم
ومضوا الصوم من غير
الله صلعم منهم وميزه
منه من كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقييد في جميع
بل الفقه والحكم يرجع الى
الاصول ولو كان نفس
التقيد سبباً الى من تكليف
الاصول رسول الله صلعم
لا سيما وهو تقيد اليهود
تقيداً لهذا اليوم والحدوث

والحديث في سنن ابى داود
ومنها نذر ابى داود
ان لا تقبل الصلوات الا بعد
الطهر والقصر في تقييد
النووي ومنها ان تقييد
الدين بوجوب الذي يسبق
حتى لا كان من فعل المشركين
لظوا غيظهم وبعد رفع
الفتوى ان يكون الاصل
دخول الحسن ان يكون الدين
الله عز وجل رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم على
من ذهب جماعة واستحسن
بعض الاثر من الصحابة
والتابعين وفتح التابعين
ولم يخل من نفس التقييد
بالزمان مع التقييد

في صحيح مسلم عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة فوجد اليهود يصومون صوم عاشوراء فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظلم الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون ففحن بضومهم تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم نحن اولي بموسى منكم فامر بصومه وعن ابن عباس قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشوراء ويتخذون عيدا ويلبسون ثيابهم فيه عليهم وشارتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فامرهم ان يتركوا ذلك واستدلوا له مدح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بلالا وسمعه خشف ثغليه بين يديه في الجنة على صلواته ركعتين بعد كل وضوء مع انه لم يأخذ به عنه صلعم فضا بل استنباطا من الاسد بطلاق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسؤال عن تخصيص الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وباجازة صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على ان الزمان ايضا يشترط بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة تقعيد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم بان كونه خصصها ببعض الاجوال وفراط في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جوازها فعلها والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حنت عتية فيها ومنها اتفاقهم على تدبير تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والروعة من تكلم فيه وما هو الا شاخ نذر ومنها نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الخ بوانته وقوله صلعم اوف بنذر

المتكلمين ومن سلكوا هذه
فانما هي من الامثلة وغيرها
لاكتفاء التقييد فقط
بطلان ما قاله التمدد
من ان الفعل لا يباح بتقييدها
الزمان والمكان بل يصير
حل ما كان مستحبا بكونه

ايضا مثله استثناء بكونه
يرفع الدين سوال تخصيص
ورقته في كتابه
فانما هو من الامثلة وغيرها
لاكتفاء التقييد فقط
بطلان ما قاله التمدد
من ان الفعل لا يباح بتقييدها
الزمان والمكان بل يصير
حل ما كان مستحبا بكونه

ايضا مثله استثناء بكونه
يرفع الدين سوال تخصيص
ورقته في كتابه
فانما هو من الامثلة وغيرها
لاكتفاء التقييد فقط
بطلان ما قاله التمدد
من ان الفعل لا يباح بتقييدها
الزمان والمكان بل يصير
حل ما كان مستحبا بكونه

فانما كبريت الياض في القلح
بالا من نفع نصيب ذلك
الاء المستعمل على راس

و تقسیم بری و قسماً

و دیگر بقایا
 را بجای خود رانند و در کفها را از وقت
 و صدق و ادا و در آنوقت و خسوف
 که درین آمده و بیاضات همانان
 و همیاد ایشان آید بر سر راه
 بر کسب سفران که سجد و بنود

۱- در این کتاب
 ۲- در این کتاب
 ۳- در این کتاب
 ۴- در این کتاب
 ۵- در این کتاب
 ۶- در این کتاب
 ۷- در این کتاب
 ۸- در این کتاب
 ۹- در این کتاب
 ۱۰- در این کتاب

و تشبیه عبد الوج و مولی و ساداته این اشخاص را با بنی
عقیده اصول مذکور این پنج که عامه عقاید فاسد و فاسد
آن عاید و آنچه ذکر کردیم از

[illegible]

اسوی گوشت و استخوان شریف
 و در زیاده که غذا جسم تشکیل
 و در زیاده که غذا را در غده نگه دارد
 و در زیاده که غذا را در غده نگه دارد
 و در زیاده که غذا را در غده نگه دارد

و برکت در کلام و در انفس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم معینان
 ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پس
 در ظاهر میگردد اندوز و خود ایشان را اجاب و مرتبه می بخشد که در عالم
 ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حلقه بایشان توکل نمایند حاجت او روا
 میگردد و در خصوصیات و علاماتی که در عالم برزخ و مواقع قیامت و در عالم
 ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بان استدلال توانند کرد والا
 بعد از مشاهد آن عوالم انبیا و هم در اینجا نوشته شهید است که قلب او
 بشا به متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باورساییده اند بهیچ قلب او
 قبول کند که گویایی بنید لهند او دن جان نزد او سهل باشد که بجهت ظاهر
 مقبول نشد باشد مقبول نیست و در اقسام فرشته ها نوشته اند که فرشته ها نیک
 متعلق با جسم اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و دار و نهنگ
 بهشت و درون و ساکنان سدره المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
 ستارهای و محرکان سموات و در بانان آنها خواه با جسم سفلی متعلق باشند یا
 مانند فرشته ها نیکه یا بد و با در مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریا و
 کو بهر او درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
 تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند بهیوم مقربین که ابو عظام
 در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگردد مثل انزال حی و شریعت
 و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و به هم زدن دولتها و ملکها و قیاس و فاج
 بنی آدم انبیا و بعضی از فرشتگان بر یک تشبیه امر غذا و در بدن آدمی نیز
 موکل اند زیرا که قاعده غذا آنست که جزو از طعام قائم مقام جزو
 از بدن که بسبب حرکات متخلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

بهیچ نام ارجحان مقدار ندارد
 یعنی و بلند می در صورت
 بهر انشور و پس از بهشت
 بهر آنکه غذا را در غده نگه دارد
 اند و بعضی از جمله بدن بن
 چشم و دل زیاد از غذا
 رانجام اند و بهر این فرشته ها

از فی را مد و از ملا که آسمانی
 است و آن همه را از علی العرش
 انشی حقوق که انهم و در تفسیر نامه
 فاقه و نوشته در دفن کردن
 بعزالت بدن غامد بجای می باشند
 علاقه روح با بدن از راه نظرو
 عنایت بحال می ماند و تو بهر
 بدن دست نین و مستقیمین
 بهیچ است و انکار این عالم
 از صفات و قیام و ملاوت
 و آن جمیع چون در ان بهیچ
 که در بدن او دست واقع
 که در بدن او دست واقع
 که در بدن او دست واقع

بهر آنکه غذا را در غده نگه دارد
 بهر آنکه غذا را در غده نگه دارد
 بهر آنکه غذا را در غده نگه دارد

اینجا شعور و ادراک اموات است
 کفر نباشد در الحاد و بدعت و کفر
 روح بعد از نفاس است و بقا
 و آرامش روحانی را مجمع علیه
 دنیا و دین و فلاسفه و مشرکان
 و عجمیست که چون دانا در
 خلقت است و روح در شعور
 و ادراک و انما در نفس است
 و شعور او چه در نفس و در
 و فی نفس و در نفس و فی
 و لا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله انه یقتل و یستحق
 به روح او از بدن او

و سماع موقی قال رسول الله صلعم قد کونتم العدم یعنی فرشتگان در قبر بعد
 سوال و جواب از مومن میگویند بخواب میجو خوابیدن عروس انتمی مخصوص در واقعیت
 بیان کرده ایم که این آیات و احادیث همین معنی متسک معتزله اند و درین باب جواب
 آن باتبیه بر مناشی اغلاط و تصرفات بیجا ذکر نموده ایم بحمد الله الامام جیسری از کلام
 شاه عبدالعزیز صاحب مذکور میگرد و دو سوال چه میفرمایند علماء دین اندرین معنی
 که انسان را بعد موت او را که و شعور باقی می ماند که از اثر آن قبر خود را شناسد
 و سلام ایشان شنود یا نه جواب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی
 میماند و بر معنی شریع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
 القبر و تعیم القبر ثواب است و تفصیل آن و فستری طویل میجواید و در کتاب
 شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و انشاء
 عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از اهل کلام
 منکران را تخفیر کرده اند و عذاب و تخفیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و غیر
 در احادیث صحیح مشهوره در باب زیارت القبر و سلام بر موقی و هم کلامی
 باینکه انتم سلفنا و نحن بالانذار و انشاء الله بکم للاحقون ثابت است و در
 بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار یکدیگر در بدر کشته
 شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعدکم حقاً و هم عرض کردند
 یا رسول الله ما نکلکم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
 سنم و لکنهم لا یحییون و در تشرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله اموات بل احياء عند ربهم یرزقون فحين یمات الله من
 فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت و استبشار ثابت است و مستبشران
 بالذین لم یلقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یخشونون بالجمله

بدو اینست و پس موت بلینی عدم
 حس و حرکت و ادراک و شعور
 بعد از انقطاع روح و بعد از
 و روح را اصل القبر نیست و میشود
 چنانکه عامل قوت بود و حالایم
 است و شعوب و ادراک
 که دانست حالایم و ادراک
 صاف تر و روشن تر از این آخر

کاف و فاسق باطنی مرده
 روح عالمی و روح حیوانی
 و انما در نفس و در نفس
 و فی نفس و در نفس و فی
 و لا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله انه یقتل و یستحق
 به روح او از بدن او

روح با دراک و شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و تفسیر آیه و یکون
 الرسول علیک شهیداً نوشته که در روایات آمده که بر نبی را بر اعمال
 امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی چنان تا روز
 قیامت او اسی شهادت تو اند کرد و در صفحه اثنا عشریه آنچه نوشته است این
 ماده را از پنج بر میکند چه در آن نوشته که منکرین مجازاة قبر شک میکنند بآیه
 لا یدفون فیها الموت الا الموتة الاولى پس اگر در قبر حیات می بود
 البته سوتی هم عقب او میبود و انتهی برینید که منکرین مجازاة قبر بآیه که بر نهجیکه
 استدلال کرده اند بعینه همان آیه بار او همان معنی مولود عبدالحی هم بر
 مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوایش اینک در سبب
 احیاء و امانه حقیقه نیست بسبب انعکاس اشعور روح بر بدن تعلقی پیدا میشود
 که تغذیه و تنبیه بدن همراه آن نمی باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن
 تعلق شخصیست بتعلق عاشق معشوق یا مالک بملوک یا صاحب خانه بنجانه
 که آن تغذیه و تنبیه میتواند شد و این هم در صورتی است که آن بدن قائم
 باشد و مدفون و لا اعذاب و نعمت روح راست که نفس مجر و هست و بدن حقیقی
 او روح هوایی است و روح هوایی را تعلیق میکنند ببدن دیگر از عالم
 مثال با مرکب از اجزای جمادات بیستی و شکلی که بینه را اختیار در میان
 آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از بسکه در عرف تعلق
 روح را ببدن مطلقاً ازین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند و بعضی
 آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در وقت
 باین التفحین موت گفته اند قوله تعالى ربنا امتننا ثقتین الایة این
 هم در صورتی است که از سوت اولی بگنزد و موت مراد باشد و متصل است که مراد

بطلان مزاج ممکن نیست پس
این اموریت را ممکن نیست
دو شبهه جویش آنست که است
باین ستم بدن است مذموم
و فساد مزاج و بطلان مزاج
هم بر بدن واقع شده است
نیز روحی از ستم مذموم
پس عالم و قلند و جیسا که

۹۸

و اعمال حسن و تقویٰ بدین پیش
پاییدن دیگر مثالے مار
تعلق نہ سپرد تشریف کے
تقدیر و غیب چو ہاں سدا و
حاصل آنکہ چین روح از
بدن جدا شد قوای باقی
از و جدا نیستند و قوای
نفسانی و اگر و چون

از وجد امتیاز و اگر چه
حیوانی و نفسانی و اگر چه
نفسانی و حیوانی و اگر چه
بقایا بشر و طاعت و جود
می آید که ملائکه را شعور و حرکت و غضب و حال
و دفع سنان باشد پس حال
ارواح در عالم است که شجره سلطنت
ملائکه است که بر یکینند و بعد

كان للنفسه تشاءه
 فيش فيض الروح
 فيفيا بقى من احسن الشرائع
 فيفيا بقى من احسن الشرائع
 فيفيا بقى من احسن الشرائع
 فيفيا بقى من احسن الشرائع

خلف فلم يعطوا الفرق بين الاصنام وبين من هو على صورته فظنوها
 معبودات باعيا لها ولذا كره الله تعالى عليهم تارة بالتيه على
 ان الحكم والملك له خاصة وتارة بسبب ان انها جمادات الهمد اجل عيشون
 بها ام لهم ابدى يبطشون بها ام لهم اعين يصرون بها ام لهم اذان
 يسمعون بها ام يسجل كل كرون حكم اين آيات برار وواح كامله تحريضي بيش فيست
 حال ارواح اندك ان اسجد شاه ولي شهد ورحبت بالعه نوشته بابيش شيدا علم
 انه قد استفاد من الشرح ان لله تعالى عباده افاضل الملائكة و
 مقر بوا الحضرة لايزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذا وسعى في
 اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
 يلغون من عصي الله وسعى في الفساد فيكون لغتهم سببا وجود حسرة
 وندامة في نفس العاقل والها مات في صدور الملاء السافل ان يعضوا
 هذا الميسر ويسبوا اليه اما في الدنيا او حين يخيف عنه جلايا بديته
 بالسوت الطبيعي وانهم يكونون سفرا بين الله وبين عباده وانهم
 يلصمون في قلوب بني آدم خيرا اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
 الخيرة فيهم بوجوه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله
 وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى المندى
 الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولهم
 ولحقا بهم كما قال الله تعالى يا ايها النفس الطمئنة ارجعي الى ربك
 راضية مرضية فادخلي في عبادى وادخلي جنتى وقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم دأيت جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة
 مع الملائكة بخاضعين انتهى وهم در ان كتاب استاذامات الانسان

الانفطحت العلاقات و
 لجمع الى من اجبر منهم و
 بالملكه وصار منهم و
 الهمد كالهاسهم و
 فيا يسعون وكنها استقل
 هو الام باعلام كلمة الله
 ونفس حبيب الله و
 كان لهم لمة خيرة بابي
 ادم ورايها اشتقى لبعضهم
 الى موسى لا تجسد به اشتقاقا

١٠٠

شده ميل اناشيا من اصل
 جبلته فصرع نزلت بابا
 من القتال واختلطت به
 قوة منه بالنسبة الموصلة
 وصار كالجبال النوراني
 ورايها اشتقاق بعضهم
 الى مطعوم وخنوقها
 فيا انتهى قضاء لشوقها
 ورايها اشتقاق بعضهم

من خلق العالم من الله
 من خلق العالم من الله
 من خلق العالم من الله
 من خلق العالم من الله

العدالة من الانسان وقع اشتراك بينه وبين حملة العرش ومقر في
الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان
ذلك بابا مفتوحا بينه وبينهم ومعد النزول الواضح وصيغهم معتدلة
تمكين النفس من الهام الملائكة والانبعاث حسبها انتقى وهم وراى كتاب
است والانسان عند سلامته من اجده كما جبل على حب المال والاهل كذلك
جبل على حب ان يذكره الناس بخير في حياته وماتته وان لا يظهر سوءاته
لهم حتى ان اسد الناس رايا من كل طائفة يجب ان يبدل اموالهم في
في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويصعد على الممالك ليقال له من بعد ان
جسمي ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو حظ عظيم
في حياته وبعد موته حتى قال حكماؤه هم ان من كان ذكره حيا في
الناس فليس بميت ولما كان ذلك امر الخلقون عليه ويموتون معه
كان تصديق طمعه وادبائه وعدهم نزع من الاحسان اليهم بعد
موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقيت حساسة مدركة
بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وطقونها التي كانت معه
في الحياة الدنيا ويترشح عليها من فوقها علومه يعذب لها وينعم
وهم المصالحين من عباد الله ترقى الى خطبة القدس اة شوايرين
مداد ان كتاب وهم ورواياتها شاة ولي شهد بحجته موجودا للاختصاص
بريقتراكتها رقت ودين ايام كد اغواى عوام بد وطور منيائند اول اينكه النفس
قرآن ثابت است عدم سماع مو في انك لا تسمع الموتى وماتت بمسمع
من في القبور ووم آتكم حضرت عائشة رضي الله عنها باين آيت استدلال فمروا
ورواكه حديث وما انتم باسمع راجواب تفصيل ازين اراوات ور

ان شمع اور زعفران
با پائتا اسحاق علی
از مونی صفوی و مانی
زاد مونی شمس کا فخر
و مونی از اسحاق علی
انگار اسحاق مخصوص است
مونی پس ازین جا خیال

۱۰۹
عدم سماع صوتی پسند و دراز
کاست رفتی سماع غیرست
و اگر رفتی سماع غیرست و دیگر
هم با الفاظ کلام مخمورتی شنیدند
حال شنبه دوم بود که حضرت
عایشه رفتی شد عیال در آن
مقام حاکم بود و در وقت استیضاح
حققی آن صدیقه را در جنبه
قاروق که حاضر بود اخذ
از رسول الله

از شرا و غایب یک کل را
میکنند بر آن دعوت کرده
با یکدیگر تمام اهل احوال
و فانی است بر وجه باطل
و بچگونگی خود
انوار عباسی که
از خورشید علی بن ابی طالب

و اما این موهو و فاما مستند
حضرت عارف رومی باشد
عالم استدلال نموده از قبول
و محقق و بطریق تنقید و تحقیق
و معتمدان قول است که بعد
و از این موهومات و فاما مستند
استقامت است و وفایست
با اهل سنت و جماعت و در ماست
و کیفیت آرد

که الظلام راست نموده از اطراف وجوایب چشم پوشیدند حقیقت شیاد و غایب
 عنک اشیار خواج که تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه
 ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحكمه الا لله و حدیث القاتل المقتول
 كلاهما فی النار معتزله و رد افض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
 شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة بحسبه که جسم برای خداست تعالی
 ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیههم و امثال
 ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر بر بدعا آیت و حدیث می آرند مسلک
 حق آنست که سلف صالح بر رعایت شرائط فهم کتاب و سنت و مراعات طرق
 تطبیق و درجات تحقیق و احاطه باطراف وجوایب و نظر بر اصول و شروع
 باتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و بتلاحق افکار و تطابق اعصار
 مذہب جماعت قرار یافته و سواد اعظم امت مرحومه عبارت از آنست باتباع
 آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شد شد فی النار و من
 یتبع غیر سبیل الموضنین نوله ما قولی معلوم است امام احد و غیره از عایشه رضه
 هم آن حدیث روایت کرده اند از آنجا صاف ظاہر میشود که چون حضرت صدیق
 در آن قصه موجود نبود در اقل استماع استبعادی که بتطریر سری بر الفاظ
 قرآن بمنظر عاشرش خطور کرد و بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه
 جامزین ثابت شد از خود روایت فرمود و به تامل استبعاد مخالفت قرآن
 برخاست چه خواهند گفت مخالفین از آنکه معتزله و غیره منکرین رویتیه تثبیت
 میکنند بقول حضرت عایشه رضه و استدل لال او بآیه کریمه لا تدرك الا بصا
 و هو يدرك الا بصا هیچ منسرق نیست درین پرو و احبدا علماء اهل سنت
 و هر دو مقام جواب داده اند که بحال خود مذکورست منکرین معراج جسمانی

و از این چهار
شفاعت است و مخالفه
با اهل سنت و جماعت در مائیت
و کیفیت آن فریب اهل سنت
آنست که شفاعت روز قیامت
حق است جایزه فطرا واجبه شما
و شفاعت عامه حضرت خاتم
رسالت در آخرت سندی است
قطعا و یقینا اللهم انزل قضا
ها و برین قدر که تمام است

1-7

مجموع و اختلاف است در انگو
شعاعت برای کیست بر
مستحقین جواب
مستحقین عدا و اول
اهل کبار مستحقین
مستحقین است گویند
مستحقین زیادت
شعاعت حصول و مانع
است بر قدر استحقاق و مانع
است بر قدر استحقاق و مانع

است بر قدر است گفتار
بر سبب این سخت است گفتار
تا چنانچه است از مستحقین عقاب
قیامت که داخل جبینم خفا
آن بسبب وجود اشفاق
یا از جبینم خاسخ اگر دیدن
و این شفاعت مخصوص

[illegible]

و در رنگ کمال ظاهر کند و این
 بوی که نفحات آن می آید از این
 و در رنگ کمال ظاهر کند و این
 بوی که نفحات آن می آید از این

که صورت غلبه و زور و قهر قسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه استفاد و
 اصل موعی و تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
 که به هم نیست در بیان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویت الایمان این همه بزیان گرایند
 نموده است برینید که و ماله منضم من ظهیر قبل ولا تنفع الشفاعه موجود
 بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دهنی او را و ن سبب کربات مان یعنی که
 مقابل او قسیم سفارشش کا قرار دیا و با اینهمه در تقسیم شفاعت از قسیم شفاعت
 نموده داد این بلیه ختم الهی است و رنه که نمیداند که غلبه و قهر را با شفاعت چه نسبت
 الغرض معنی شفاعت در هر سه قسم یافته میشود چه اولین غلبه و زور زمانی
 است و سیوم تلبیس و غلط نام نیست بلخص تغلیط اینکه شفاعت و قرآن مشروط
 است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود و الا لا وقوع شفاعت
 یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حلیه تبیه و همین است
 خروج شان از مذهب اهل سنت و جماعت که در عقائد شان داخل الشفاء
 حق نشاء و غلط و تغلیط لفظ اذن است که یعنی آن نرسیدند و محصور و در و آنگو
 و حکم بیانی نمیدند و حالا که این معنی بجا بود است نمی آید بجز جهنم من الظلمات
 الی النور باذنه که من مشرقت قلیلة غلبت فقیة کثیرة باذن الله ففی موهبه
 باذن الله ما کان لتقص ان تموت الی باذن الله ما کان لنفس ان تو من
 الی باذن الله و ما هم بضارین به احد الی باذن الله و بر مے قطع
 ماده نزاع و تکلیف و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و هی هده
 و اگر حقیقت شفاعت را بشنوی در ایمان مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن
 میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامل انسانیه افساط پیدا کنند
 و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیر و نقصان آنها در ضمن کمال او منجر شود

و در رنگ کمال ظاهر کند و این
 بوی که نفحات آن می آید از این
 و در رنگ کمال ظاهر کند و این
 بوی که نفحات آن می آید از این

۵۰۳
 شفاعت نیست انهی فائده
 از جاذبات شان است
 و در رنگ کمال ظاهر کند و این
 بوی که نفحات آن می آید از این

تجارت خود را با این
 و در رنگ کمال ظاهر کند و این
 بوی که نفحات آن می آید از این

آن بول و باریک در بهر سبب
 قتل بیکر و بیکر سبب بیادین با بون
 بر این سبب با بون و از زنده
 بر این سبب با بون و از زنده
 بر این سبب با بون و از زنده

از عهد صحابه و برابر عباد و نگاه و زیار نگاه تمام است مرحوم بوده اند شیاطین بندیه
 که قوت مجدی یافتند از زبان کارسان سیکرند و آنچه در این باب برالیه نشان
 جاریست قابل عاده نیست اصول این مفسده در تقویت الایمان موجود و لیلان
 آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست و قدر قدر ازین باب در کتب صحیح و معتبره
 ثبت و یاد یجاد ذکر سیکر استغفار شاه عبدالغزیز و بده صورتی چه میفرمایند علمای
 دین در تقسیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک بانا را ایشان شرعا جایز است یا نه مثلاً
 پیغمبر یا پیر یا در جای نماز گذارد یا اعتکاف نموده آن مکان را تبرک
 دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن
 چه حکم دارد و یا چه و کنش و عصا و امثال آن اشیا مستقل بزرگان را تبرک
 دانستن و با حنیاط داشتن و همچنان موسی و ناض و غیره را چه حکم است آب
 چشمه و صنوبر پس خورده و دم کرده بزرگان را تبرک دانستن و از جای بجای
 رون چه حکم دارد و میباید و تجرب و ابجواب تبرک بآثار صالحین شعا دین است قدیجا
 بعد شیا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان
 گفت در قرآن مجید دارد است یا تکلم التابوت فید سکینه من مرکب و بقیته
 سما ترک آل موسی و آل هارون تحمل الملائکه در قفا سیر معبره مرویست که
 و در آن صندوق بارهای الواح و عصای موسی و عمامه هارون و غیره
 بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند از اول سبب آن ضعیف میشدند
 باعدا و وقت جنگ آنرا فرستگان بر سید اشعند بالای سر ای بنی اسرائیل بنی اسرائیل
 تال میکردند همین که از آن تابوت آوازمی آمد نصرت می یافتند بر گاه بنی اسرائیل عصیان
 و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان محالقه را که آن تابوت او دشمن طلب
 کردند بر گاه بنی اسرائیل که در آن تابوت آمد ثنائی بر آن کفار را تسلط نمود و هر که قریب

ان تا نبی و مصلی قال فانه
 فاختار مصلی الله علیه و سلم
 الدنیا مصلی الله من اصحابه
 و من شاء الله من اصحابه
 فدخل وهو مصلی فی منزله
 و اصحابه یجدون بنی نصرانی
 و در روایت دیگر است

فقال تعالی فطی مسجد
 فجاء رسول الله صلی الله علیه
 و سلم الخ فوفی در شرح
 مسجد ائمه و کلمه فطی
 موضع اهل علی
 موضع لا تخزنه مسجد ائمه
 موضع اجعل صلواتی علی
 متبرک با تا تا سر و وفی هذا
 الخ بیت انوار معنی فیض التبرک

بنا تا الصالحین و در
 بنی اسرائیل و در
 بنی اسرائیل و در
 بنی اسرائیل و در
 بنی اسرائیل و در
 بنی اسرائیل و در

[illegible]

و اما در سینه در بعضی امور
خواب بود و الا آنحضرت صلی
الله علیه و سلم در تمام سخن شریک
نماید و ششتر نمره من شریک
نمی باشد و نیز هر کس فی غیر
منقسم قریبی و این نام و غیر نام
روایت کرده اند که در اطراف

۱۰۹
فبا آنوقت برنگشته بود
که زن عظیم مستعدانود
آن وقت دعا فرمود که عظم
از آنکه سر و دهن و پاهای
فراخه نباشد باری که خدا
سازد عظم را بجا بیاورد
و عظم را بجا بیاورد

فہمیت بیان
تعمیر انعام اور آمل
و این معاملہ خبر
و مشہور

سپین ایشان بابر و بی کاشف
 شایسته در وازه آن فست
 داد و باب حطه لقب کرده
 که در خاصیت مناسبت باب
 از بی بی کوره داشته بود
 خا که دوستان مقام نوشته
 سوانح شمس که مورخین
 در حجت الهی گشته اند
 خا که نهاسه قدیم بل اصلاح
 خا که نهاسه قدیم بل اصلاح

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته در بکرت کلام و در انفاس و در افعال
 و در مکانات ایشان و در هم معیتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
 ایشان پی در پی ظاهر سیکر و در تفسیر سوره قدر نوشته بالجمله از مضمون این
 سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات تبرک
 و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزین غطیم
 حاصل میشود و در تفسیر طوسی بن نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
 حضرت صفیه زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم براسه زیارت بیتا لفقیر
 تشریف کردند و از نماز و مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور
 دینا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کناره آن کوه بنشاند و ارشاد
 کردند که از همین جابر و بر قیامت مردم متفرق شوند باره به بهشت روند و باره
 بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از آنجا تابسمان بردند و آن
 مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه پیلانه نام فرنگی
 زنی کینه طیار کرده بود و در میان آن کینه قبه ساخته که از امجد عیسی علیه
 السلام میگفتند رفته رفته آن کینه منهدم شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت
 خرنوب بنطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پائین آن مسجد غاریست صفی
 مردم بسیار بر سر آن زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب البعشره
 میگویند و در تفسیر و از قلنا اذ خلوا بیده القرینه نوشته باب حطه در ابواب بیت
 المقدس در وازه ایست معروف و مشهور و الی الان معروف و زیارت گاه
 است و هر که برای استغفار گناهن خود در آن سجده و رکعت از همان در وازه میروند
 آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این در وازه موجب پاکی از
 گناهان است الی آخر اقال آنسے این در وازه را حضرت سلیمان و انبیا

و تقوی خا که نهاسه قدیم بل اصلاح
 که در انبیا احوال آن نویسد و در
 و نامت بجا آوردن موجب
 است قبول از فرستاده سبکی
 و از همین جاست که این سوره
 از راه سید خدای حکایت
 و در کمال در سوره کبریا

جناب علیه السلام شب هنگام در
 غره یا ستریزیم چون آخر
 شب شد در بستره کعبه گذشتیم
 که از راه داخل میگفتند
 ما مثل بنده الذیته الامم فرمودند
 الباب الذی قال السبلانی
 و تو کوا حطه لغیر کلم خطایم

و از کبریا
 از حضرت امیر
 آورده که
 الحامز کسینته
 حطه فی بی امیر
 ما انبیا بیت
 قاندا ن بوقت
 ولایت و معرفت اندرین

کافرین اسلام نام بیض ازلان
انزجاعت اعلام و مقتدیان
سلسل اسناد و ارباب ک
کرم است مباحث مبارک
بعض مسائل شریعہ و فقه
لظرف حاتم در علامہ آغا
کائنات کے راجع ہو گیا ہے
میں صدق اضیاء

صحيح عن الله من ذبح بغير اسم الله
 الله نذره و ذبحه و ذبحه
 ان ما بين جبر عبد استمال
 السلطان لغير الله
 اهل بدر العبد الله تعالى
 زينه و حديث بن ابي ابي
 ابن ابي ابي و حديث بن ابي ابي

نوشته است بر ذکر آن الکتاب و در سوال بر جانور زنده آواز بر آورده شد
 که برای پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و
 گوشت آن بخت خورایده شد بجماع مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا تو حبر و ا
 جواب حرام است به دلیل آیت شریفه و ما اهل البیت الله یعنی و دیگران جانور
 که آواز بر آورده شد و به شهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا
 است خواه آن غیرت باشد یا ر و عیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر یا غیر
 است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور بر اسمی فلاسته است ذکر نام
 خدا و وقت ذبح فایده بخور و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و عیث در و پیدا
 گشت که زیاده از عیث مرور است بذکر نام خدا حلال نمیشود و مانند سگ و خوک
 که اگر بنام خدا مذبح شود حلال نشمارند و اهل بار ذبح عمل کردن خلاف لغو
 و عرف است هرگز اهل ذبح در لغت معرب و عرف آن و یار و آنوقت بعضی ذبح نماید
 در هیچ شریع عبارت بلکه اهل ذبح در لغت معرب یعنی بلند کردن آواز است پس
 درین عبارت اهل ذبح را یعنی ذبح گرفتن باز لغیر اسم را بجای اسم غیر الله گفتن
 قریب تزییف کلام الهی میرسانتی نفس التفسیر الغریزی و همین است بنصوص
 جمهور مفسرین تقدیم مثل رحمانی و نیشاپوری و ابنوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری
 سیکوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحه و قصد بذبحها التقریب
 الی غیر الله صاهر من ذبح ذبیحه من ذبح استقی و تفسیر رحمانی نوشته
 و ما اهل بدر لغیر الله فان ذکرها اسم الله تعالى فقد عارض
 فیہ المظهر المتجس مع بخاسته بالموت وان لم یذکر فقد نذیر فی تجس
 انتی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز
 تفسیر صفیای و تفسیر احمدی و آن بر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

همه شکر استباه و نظایر و غیره
 وجود و این ذبیحه هر چه
 ذابح جن است و نیز در حدیث
 صحیح روایت از آنکه در ذبح
 عند تسمیه الطعام و عند
 الذبح و عند العطاس و
 بدلیل اقوال فقها فی الذبح

الحاکم ذبح الله و ما الاعبر
 و عیثه که اهل ذبح العطاء
 و لو ذکر اسم اهل بدر لغیر الله
 و لو ذکر اسم الله تعالى
 لانه سنة الخلیل علی نبینا
 و علیه الصلوٰة و السلام
 و الکرام الضیف الکرام
 الله تعالى و الهام فی

انما ان قل ما یاکل
 فما کان الذبح لله تعالى
 و المنقذ للضیف و
 للولیمه او الذبح و ان
 لم یذکر ما یاکل بل
 بل ففما غیر الله
 لتظیم غیر الله
 فحرم و هل یجوز

صاحب کرامت آن دوازده سال
 طلب مصلحت سوم قابل آن نیست
 ای علم توفیق بآن نمایند بلکه توفیق
 اوقاف باطله و دوم اگر چه دیر
 فرمایند و طلب اول را
 تحقیق است لیکن فهم آن قوی
 بر آید و انت انت طلب اول را
 بر آید و انت انت طلب اول را
 بر آید و انت انت طلب اول را

قولان بر ازیه و شرح و بیانیه و در اشباه و غیره هم این سه مذکور است
 فقط نیست فتوی از اهل طغوی اقول و یا شد التوفیق قول انبی ملخص
 التفسیر العزیزه بلیک مجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
 خود راست است اما آنچه بعد از آن نوشته که همین است منصوص جمیع مفسرین
 مستدین محض به اصل بنکام شیوع تفسیر عزیزی که بنیدگان بر عملی این
 مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را تقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر بازان
 مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر حذو ثبوت تقریر و نهسته
 از آنچه در تفسیر اتفاق تطبیق افتاده بود رجوع فرمود و این امر استقامت آن بزرگوار
 تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال ثبوت است عصمت از خطا خاصه انبیاست
 و مذموم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولو عبدالحی و مولو
 اسماعیل و تقریر رساکی جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
 در زمان فقهار کبار این رسم جاری نبود که حیوان را بر ای سبکی از حیوانات داخل
 اند و مقرر سازند و موافق رسم نام الله تعالی بر دیگر گفته پنج سازند و آن مذبحه را
 برای جمعی که معتقد اند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر هاشم
 در عهد کفار جابیت معمول بود ذکر کردند و در آیات کریمه در مقام سه لفظ
 واقع شده است قدامی مفسرین در هر جا لفظ تسبیح عند الفتح مراد داشته اند
 اکنون که در زمان ما و پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده و میخوانیم
 که حکم شرعی او بدانی پس بحسب کردیم روایات فقهار که باحت انداز حکمت و
 حرمت انشای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استقامت منضمون
 است اول علت گامسید احمد کبیر و دوم اعتراض و تعلیل تفسیر اهل به تفسیر الله
 که در تفسیر العزیزه واقع شده سیوم طعن رشتنی بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

و خاص در یافت نماید و اینها
 دیار در عهد پادشاه
 مردگان نیکنده پس باید دانست
 که مقصود از بنفوت گوشت
 میوه و چنانچه در خانه دستور است
 که جانور برای گوشت نمیکنند
 و طعام آن چنانچه بخوراند و ذبح
 آن طعام بر وی نیست پس برسانند

درین صورت حیوان مذبح حال
 است اگر نوشته در آن نیست
 در سفر کنند پس نه هم
 و از آن است اگر گوشت حلال است
 یا نشانی نموده شکار اگر حلال
 کند اگر اعلان حاجت من
 انچه نیاز حلال نیازان

پس که در وقت طعام حلال
 مردم را بخورند و اگر در وقت
 حلال است و اگر در وقت
 حلال است و اگر در وقت

جنگ الاضمار و الطواغیت
 فبنده شدند و بعضی از خسته ها
 قیام از کدم انتظار عبارت
 نماید از تیر و زنی یا تیر جوید
 کرده شود یا کشته شده شود
 ازینجا اسم الله یاد کرد

علی انفسهم من الساعة
 والوصلة والجحيم والحام
 والنفال من حرام ما
 العبد يفسد وكل ما سلكه
 به حق ما سلكه حتى تغلق
 بفتح ما سلكه ودر باب جبا
 بفتح ما سلكه ودر باب جبا
 بفتح ما سلكه ودر باب جبا

المتعبر به استحقاق نودی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از فحش بنام غیر خدا
 ذبیحه حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقتوله اگر اسم فعل
 نموده بقول را فحش را در ذکر و بر نقل همان فقره مروده و ده اکتفا رفت قوله و نیز
 در حدیث بنی اندوایم ایمن الحرام از استباه و نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبیح
 ذبیحه جن است یعنی جانوریکه جن از ذبیح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
 و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان من فحش ذبیح الجن استحقاق قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکر و فی
 عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در منہای
 حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مر فوعا
 لا تذکر و فی عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یجوز فانه
 من حدیث سلمان بن عیسی السجری و هو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا
 عبد الرحیم العسی و هو ایضا ضعیف قوله فی الذبح المختار الخ آ و رون این
 روایات درین محل محض بیگانه اصل مناسبتی با فحش و دعوی مجیب اینکه جانور
 از تشبیه برای غیر حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از فحش برای غیر خدا
 حرام میشود و فاینها من ذاک اهللال را تفسیر نموده تشبیه و کمال خیر و از نازل
 اهل بر فحش پس سزاوارد دعوی مباینتیست تا سه علی طریقتهم و کلام در روایت
 در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در ین مقام از تفصیل
 بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور عذایی را و از بار آورده شدن شهرت داده شدن
 در حق او که براسبت است اصلا حرام نیکر و اولی که نام از بجایر و سوا جمعی است
 و غیره درین باب چه خواهد بود و در شرح بر خودم آن خیر دار و اگر ویدیه نودی در
 شرح حدیث مسلم کل مال حیله بعد اهللال نوشته المراد انکاس ما حرموا

بنی فحشها جایی که دیده و
 خصوص که آنرا فحش گفته و
 نمودن و خوردن جائز است
 انکه بنی وجوه که با کثرت
 از تنگبار و در نوشته و از خیر
 سخته و حکم جانور صحیح است
 و اهل او ابقای علامه شکر
 و ذبح او افاسه علامه شکر

است و خصوص تشکر کن بر وقت
 اطلاع از قسم دعاوی مالی است
 بلکه از باب عبادت است و کثرت
 درین است جائز دانسته اند و بعضی
 گفته اند که او را کثرت بر مالکش باید
 که در حکم مقصوب است و در فوائده
 بر مالکش کفایت میکند و در جواب رد
 بنویس که کثرت بر مالکش کفایت میکند

آن در فحش و کلام است
 فی ذبیح کلام و کلام
 آن در فحش و کلام است
 فی ذبیح کلام و کلام
 آن در فحش و کلام است
 فی ذبیح کلام و کلام

و خطابت نفسیه عمیق و بی پایان

جمل در سبب
این هم تر و تیر
جفتی که در تفسیر غریبی
بیان آمده بیان نمود می آید
عبارت تفسیر غریبی و دیگران
و ما اهل برعینه و دیگران
جا نوز که اواز بر آورده اند

دستبردار داده کنند در حق آن
جائوز که بجز این یعنی برای غیر
خداست خدا آن حق را به ما
پار و دست نیست که بطریق بود
که بکلام او می بیند خواه
برساند یا بسازد که بخواهد
جائوز از این است که در

نام خدا بجز در این کتاب و در وقت نیکی بجز خدا نگیرد

این آیه که در چهار جای از قرآن مجید
وارد شده قابل باید که در کما
بسم الله الرحمن الرحیم در کما
خدا امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر

شهرت داده که این جانور را فلانی است ذکر نام خدا وقت فرج نماید و
چون این جانور منسوب بان غیر گشت و غنمی و در پیدا گشت که زیاده از
حیث مراد است زیرا که مراد از ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبیث در کسایت کرد و دیگر ذکر نام خدا حلال نشود مانند سنگ
و خوک که اگر نام خدا مذکور شود حلال نیگردد و گفته این مسئله نیست که جان
را بر غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیز را که عاید بدهنده میشود از ان غیر ساختن جائز است زیرا که
الانسان را میسر شد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشند چنانچه میسر شد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور را که آدمی میست تا در آب کس تواند بخشید
و نیز دادن مال از حیث مستوجب ثواب است از آدمیان که منتفع میشوند
و چون مرده نابعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع لعین مال نماند و اندر طبق
فقه رسانیدن آنها در شرح چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان
میرسانند یا نه عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مرگ هرگز قابل انتفاع نباشد آری انچه از نظر
مرده کردن و در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود و آنکه فرج بر آن
مرده کرده آید و بعضی جبال سلیم و رین مقام کج فهی می کنند و می گویند
که گوشت را بچینه بنام مرده دادن بلا شبهه جایز است مائیز از فرج کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد می نمایم بر آن نمایدن ایشان یک نکتة کافی است

این آیه که در چهار جای از قرآن مجید
وارد شده قابل باید که در کما
بسم الله الرحمن الرحیم در کما
خدا امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر

این آیه که در چهار جای از قرآن مجید
وارد شده قابل باید که در کما
بسم الله الرحمن الرحیم در کما
خدا امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر
و امر به معروف و نهی از منکر

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكُذِبَ يَقُولُونَ هَذَا حَقٌّ

[illegible]

[illegible]

درین نسبت گادیسید احمد
کلاواریچ بنا
شماره ۱۰۰
تکلیف لایق نظر است و آن اسم
وکن بنظر است و آن اسم
برای بنظر است و آن اسم
من عمله نیز دلیل است و آن اسم
خود درست درین صورت است
دیگر در دست است است

فوضوا الحجاب ما راعى حرمت
وحيه بقصد دنيت ورج است
از دنيت تهربا لے الله باري
اھل خود با بے خجارت و رگ
امور مبارک و نجس پند حلال است
والا حرام فی التفسیر النبی یوحی
عقوله قوله تعا کے و ما اھل جب
کفر الله تال العاکل و ان مسلما
مستحق ذلیمہ قصیدہ محمد التقدیر
مے عبد الباقی

كما هو مبين في كتاب الاصول
 والفرق بين غايته شطرت
 وهو مبين في كتاب الاصول
 والفرق بين غايته شطرت
 وهو مبين في كتاب الاصول
 والفرق بين غايته شطرت

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
 ولا يحرم لا انتقاء المشاهدة صورية ومعنى مثلاً ان يقول باسم الله ثم توقف
 ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت
 ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقروفاً بقصد مقرب
 الى الغير بل ذكر مجرد فهو مجزئ عن مسئلتنا الموصولة فيما قصد به التقرب
 الى غير الله فانه حرام مطلقاً وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير لا يحل
 من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
 قوله ومن هاهنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
 حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا يذبحون
 خالها لم ينتهي مبنى على العقلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
 والثالثة ان يقول موصولا عنه صورية ومعنى فان الا انفصال المعنوي كيف
 يتصور اذا كان التذرع للاولياء فانه غير التقرب اليهم ونيهم وائمة الى
 وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلاً ما تقر في قواعد الفقه من سنة امة النية
 الى آخر العمل واليضا مبني على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع حسب
 الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضع
 المسئلة فيه واین هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمامه استفاد
 شاه عبدالعزیز صاحب لفظه وكلام كروند مردمان برین استفتا بطرق متعدده
 كه ملقطی انسان وینجا ذكر میكنم قوله مدارحل وحرمت بر قصد نیت فاجاه
 اول كه این دعوی مخالفست بانچه در تفسیر ارتقا می یافت چه مدار حرمت در ان
 جابر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نیت دایر گردید و و هم انكه مراد از حدیث
 انما الاعمال بالنيات نرو خفیه قاطبه ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

و قد قال المصنف
 في النية لو سمي ولم
 يمتنع من النية ولو سمي ولم
 يمتنع من النية ولو سمي ولم
 يمتنع من النية ولو سمي ولم

و قد استباه نوتة والنية انما
 تقبل في الملفوظ وجموي نوتة
 اي لا في غيره وذلك لان النية
 تقبل بالتميز واما ما يثاني في
 لفظ عمل كالحام يحتمل تخصيص او
 محلي يحتاج الى البيان او فليس
 بعين انما هو اما اذا لم يكن اللفظ
 محتملاً بمعنى محلي والنية لا تقبل

لان الظاهر ان اللفظ الذي يحتمل
 ذلك الموضع نظراً ان كان
 احد هما احتمالاً لم يوجد
 فانه يصدق ان اللفظ
 على سواء فتقوى احد هما
 شئان او شيئاً ان احتمالها
 لا يقع الطلاق والعناق محتمل

و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب
چیز است ذکر کرده ایم پس صورت
که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب
نسبت به است چنانچه در تفسیر
را به حکومت مانده است
و باقیار مالک خود به که خواهد از امور مباحه
مملکت خود را به او بخشید

فیه تغلیظ علی نفسه لصدق ایضا دیانة وقضاء لانه غیر متهم فی ذلک لکن
لا یصدق فی الصرف عن الظاهر حتی یحیث بالیهما وجدان کان فیه تحقیقا
علی نفسه لا یصدق قضاء لان القضاء صلی علی الظاهر وهو مخالف لما نومی
و ان نومی ما لا یحتمل لفظه لا یصدق دیانة و لا قضاء لانه یخلو عن اللفظ
وقد تقدّم ان النیت لا حکم لهما علی الاقراد و صاحب شبهه در حاشیه
متعلق قول خود و انما اشتراط فی العبادات بالاجماع او بایة نوشته و اعلم ان
الاقرار محتاج الی النیت فی ثلثة مواطن لحد ها القرب الی
الله تعالی فراد من الی الشان التمهیدین الی الفاظ المحتملة لغير المقصود
و الثالث قصد الاشارة الی خرج سبیل اللسان بالجملة کلام و رایکه هیچ کرد دیگر نام غیر
خدا و اراده تقرب نمود یا ننمود سببی دیگر که منافی فی نیت و انیکه هیچ کرد دیگر نام خدا و یا باین
ازان در نیت مالک جانور اگر چه غیر ذایع باشد نسبت آن جانور لغير خدا بود سببی دیگر که
منافی فیها است بودن یا نبودن سببی در اصل و حرمت ثابت کردن لازم بود و اینجا صاحب تفسیر
و مولوی عبدالحی و غیره تابع صاحب تفسیر بعض روایات مجله را از شبهه و در حاشیه و غیره
درین باب نقل کرده اند منی است بر غفلت ازین قاعده مقصود و بنا برین است که وقت
ذبح ذکر کرد غیر را اگر چه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثر شان در دلیل آیت کریمه یا الی غیره الله
می آرند و خود منی آن آیت را دیگر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن
اجمال بالتصریح در کلام دیگر آن که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجد و محک روایه
تبعصر خصوص صورت متنازع فیها نقل ننموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقط نوشته
نصرانی ذبح کرد نام الله و اراده کرد صیغ حلال است گر آنکه مگوید بسم الله الذی یقول الثالث
ثلثة احکام نیت صرف به لفظ و احکام نیت و نیت در حکم مکرر یا تافه هیچ آن بمن
استفتا ظاهر که محل بحث نیت نسبت کا و بسید احمد کبیری است و ظاهر که نسبت کردن گا و

و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب
چیز است ذکر کرده ایم پس صورت
که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب
نسبت به است چنانچه در تفسیر
را به حکومت مانده است
و باقیار مالک خود به که خواهد از امور مباحه
مملکت خود را به او بخشید

این عبارت مختلف است
در تفسیر و درین است
تغلیظ یا بیش نسبت چه دران
نمود نسبت که از او یاد کردن
نسبت نسبت کردن لفظی
جانور و حکم مکرر که اگر بعد از
نام خدا ذبح کرد به طلب بنیان
لحا و سابق و سابق و سابق و سابق
فقط همین است که هیچ نام
بسم الله و غیره

و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب
چیز است ذکر کرده ایم پس صورت
که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب
نسبت به است چنانچه در تفسیر
را به حکومت مانده است
و باقیار مالک خود به که خواهد از امور مباحه
مملکت خود را به او بخشید

از قول برای مفسر اوله صورت معنی
 معنی ندارد و باید از قول صاحب
 صاحب بدیهه که معنی است بر غرض از
 آنکه صاحب بدیهه وضع مسئله را
 ذکر خودی تقریب نموده است و در این
 تقریب بود و است به بیرون داشتن
 و آنچه دلیل غلط از قید بدیهه قرار داده
 فان الاتصال المعنوی بکف
 بتصور لایم تر است از دعوی
 صاحب بدیهه انفصال صورتی
 معنی را با آنچه بیان کرده است
 در همان قول از ان غفلت نیست
 و اطلاع بر اعتراض این بزرگوار
 صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظهور
 آن بزبان لغت امکان نداشت
 و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمدی

و حواشیه قوله سواد ذکر و السلام الله تعالى عندنا من السکین ام لا این تر است صریح و او کا
 است قیج ذکر سواد از معنی دانسته علاوه بر آن در صورت معروضه مسئله داخل است که تمام خدا و بجم
 کرد قوله دامام ما وقع فی الهدایة سلمة این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که
 عبارت بدیهه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یجزم الذبیحة
 سواد کان بطریق لا مستقلال او بطریق الشریکة به بیند که چنانچه است جائیکه کنایه بهم نباشد
 و عموماً صریح نمودن روز را شب گفتن است از ان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش
 عبارت بدیهه صریح نمود و آنچه ذکر کرد و مهم آنچه گفته نعم لودکر ذکر اخیر در ان غیر قصد التقرب
 الی غیر الله فقیا تفصیل نماید بدیهه و مذکور است آفت بر آفت این است که گفته صاحب لمدایة
 وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقروء فابعد التقرب الی غیر ذل ذکر اخیر در انفسه بمنعزل
 عن سئلنا الموضوعه فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز
 خود میگوید بمنعزل عن سئلنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لودکر ذکر اخیر و
 آنچه بیان مطلب بدیهه است و این مرخلاف سوق کلام انتقام است و با عبارة بدیهه علاقه ندارد
 چه صاحب بدیهه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشریکة لم یوجد فلم یکن الذبح و ادعاء الکفارة
 لکن لا یجوز ان صورة فتصور بصورة الجرم و در استفتا نوشته لا یجزم الذبیحة لعدم
 قصد التقرب الی غیره اما کراهه لاجل مشابهته فذلك بذکر اسم غیر الله بقصد التقرب
 پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت بدیهه قرار و ادون کار نمی عقل نیست همچنان صاحب
 بدیهه در مسئله ثانیه نوشته یجزم الذبیحة لانه اهل بال غیر الله و در استفتای نویسد
 یجزم ایضاً وان لم یکن فیما معنی التقرب لکن صریح فی الشریکة و الصریح لا یحتاج الی
 التیة فرق زمین و آسمان بیان است بعد از ان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی
 منی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پر عجب پر عجب است چه هر گاه با عتراف محوش
 وضع مسئله بدیهه بزرگ مجرب و غیر مقررین بتقریب است پس بدون قول تفسیر احمدی معنی غفلة

و حواشیه قوله سواد ذکر و السلام الله تعالى عندنا من السکین ام لا این تر است صریح و او کا
 است قیج ذکر سواد از معنی دانسته علاوه بر آن در صورت معروضه مسئله داخل است که تمام خدا و بجم
 کرد قوله دامام ما وقع فی الهدایة سلمة این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که
 عبارت بدیهه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یجزم الذبیحة
 سواد کان بطریق لا مستقلال او بطریق الشریکة به بیند که چنانچه است جائیکه کنایه بهم نباشد
 و عموماً صریح نمودن روز را شب گفتن است از ان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش
 عبارت بدیهه صریح نمود و آنچه ذکر کرد و مهم آنچه گفته نعم لودکر ذکر اخیر در ان غیر قصد التقرب
 الی غیر الله فقیا تفصیل نماید بدیهه و مذکور است آفت بر آفت این است که گفته صاحب لمدایة
 وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقروء فابعد التقرب الی غیر ذل ذکر اخیر در انفسه بمنعزل
 عن سئلنا الموضوعه فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز
 خود میگوید بمنعزل عن سئلنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لودکر ذکر اخیر و
 آنچه بیان مطلب بدیهه است و این مرخلاف سوق کلام انتقام است و با عبارة بدیهه علاقه ندارد
 چه صاحب بدیهه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشریکة لم یوجد فلم یکن الذبح و ادعاء الکفارة
 لکن لا یجوز ان صورة فتصور بصورة الجرم و در استفتا نوشته لا یجزم الذبیحة لعدم
 قصد التقرب الی غیره اما کراهه لاجل مشابهته فذلك بذکر اسم غیر الله بقصد التقرب
 پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت بدیهه قرار و ادون کار نمی عقل نیست همچنان صاحب
 بدیهه در مسئله ثانیه نوشته یجزم الذبیحة لانه اهل بال غیر الله و در استفتای نویسد
 یجزم ایضاً وان لم یکن فیما معنی التقرب لکن صریح فی الشریکة و الصریح لا یحتاج الی
 التیة فرق زمین و آسمان بیان است بعد از ان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی
 منی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پر عجب پر عجب است چه هر گاه با عتراف محوش
 وضع مسئله بدیهه بزرگ مجرب و غیر مقررین بتقریب است پس بدون قول تفسیر احمدی معنی غفلة

در حاشیه بیان تمام شده
 و در این باب صاحب تفسیر احمدی
 اهل بال غیر الله اما بحسب
 اهل بال غیر الله ان الذکر لغیر الله
 فقد تقررت ان الذکر اوله بان
 و ذلک و الا و لایا و ما و لایا
 و ذلک و لایا و ما و لایا
 الذکر الله و لایا و ما و لایا

بیان مورد از ان خود طایفه
 در حاشیه بیان تمام شده
 و در این باب صاحب تفسیر احمدی
 اهل بال غیر الله اما بحسب
 اهل بال غیر الله ان الذکر لغیر الله
 فقد تقررت ان الذکر اوله بان
 و ذلک و الا و لایا و ما و لایا
 و ذلک و لایا و ما و لایا
 الذکر الله و لایا و ما و لایا

کتاب مفتی و پیرنگار را یکدیگر خورد
و از جاکان گمان برآید این غذا
حلال است پس اگره شنبه
و یکدیگر را حل المل
صاحب سبب یا قایم در تغافل
باز یکدیگر خورد و بعد از آن
اصب تغیر احمدی
شود

و مسئله موضوعه خود را هم تصحیح میکنند و قابل است بفرق و در هر دو مسئله و صاحب به ایه
استلال می نماید باینکه می نماید باینکه مسئله خود و صاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را مستندی نماید این معنی چگونه صورت بندد **فامده** صاحب تفسیر اتباع
و درین مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراکنده و پریشان اول که مایل به
لغیر الله را تفسیر کند با و از بر آورده شدن و در آنجا غایت بکند و در بر آورده فیج از اهل غیر
ذکر و چون در آن وادے ببارگردد افتاد و مدخل کردند بر وجهی که مقترب الی غیر الله و شنا علی که
بر جمود وارد و دیگر دند زباده از آن بر خود گوارا نمودند و چون که در تقرب هم نوبت کلام رسید مسئله
می آویزند حال آنکه مایل به لغیر الله خیرے دیگر مسئله نذر لغیر الله خیرے دیگر اشارتی بان اجمالا
مناسب نبود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی و نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقریباتی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر نیاز میگویند و نذر اولیا پرست و روح
مباح است باینکه گوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخندم مر از آن صاحب رسام دوم
اینکه بگوید با حضرت و در جواب الهی بر اے این مشکل دعا بکنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جواب الهی اینقدر طعام یا نذر رسام تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جواب
الهی وسیله شفیع سازد و گویا بگوید الهی برکت روح فلان بزرگ و بحق عنایت و معرانی خود و
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال بر اے تو بدستم و ثواب آن استخواه روح آن بزرگ سازم تا از بر جوان
بان بزرگ خوشنود شوی اینک گفته منقطع است از رساله نذر و مولوی رفیع الدین که در همین امام
باز سیده و همانست مراد صاحب احمدی که نذر اولیا را مایل و اسحق البین ماقال مولانا **فامده**
موافقاً للفقهاء المحققین فی رساله فی اللذود و نذر شیخ سید ابو امثال آن حرام است
و بر و مانند آن که تا بم شیخ سید بنو ذیح میکنند اگر وقت ذیح نامش گذشت بشت گذشت مراد نذر
و خوردنش روا نباشد قال الله ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیها و افانفسق و اگر بنام خدا
بسم الله الذکر ذیح کرده باشند اگر چه در دل نیت فاسد دارند ظاهر بخوردنش حلال باشد

است مردی که
لما یومضی فاجلا میسب
چرا این بیچاره
مذرا و لیا را علی الاطلاق تقرب
با ولی خود و از آنجا که تمام
مکلفین ذکر نمودیم ظاهر که در مذکر
اولی با کول و بیج جانور و در دو ایوب

١٣١

مصحح دهر و مصحح دهر و مصحح دهر و
 غفر من فالحكم بالاطلاق والفرق
 النادر عاصيا لا تاتين له في المناد
 ويقتضي على ملكه كما هو في عامة
 و لاطلاق

الفقه من استند اليه في الفقه
من هذا النقص في الفقه من استند اليه في الفقه

در اخلاط عدم الثقافات است
و اضع با و که منشأ و وقوع این عقول
الطبیعیان عالم استخوانی است
که در مباحث قاعده ثانیه منسوب
به الفقه در ایشاه و نظایر به پیش
این است که الدعوی مخالفت را در
الاکتساب فرموده و اینها

ليس من اول الامر ان يكون
قصد به التقرب لغير الله
فليس من اول الامر ان يكون
قصد به التقرب لغير الله
فليس من اول الامر ان يكون
قصد به التقرب لغير الله

وان كان بالجل في الحكم بالنية
 لا دخل في نية بل اخلص بالنية
 فان ارادة الاله في النية
 فان ارادة الاله في النية
 فان ارادة الاله في النية
 فان ارادة الاله في النية

اوردة على الغير وتفكر في الجواب فان الاله لا يشترط بل ما خذ من كلامك
 ثم اعترض الدهلوي على قوله بل قصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما
 اذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى **والجواب** ان التفوه بامثال هذا
 الهفوات ليس من شان المحصر **قال الكهوك** فاقلا من السرحية الثاني اذا
 ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح **قال الدهلوي** هذا
 عين مذهب القائل بالحرمته فانه يقول لو قال رجل بحضرة الناس في نذرت
 ان اذبح بقرة لله وادرا بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحة لا فلا
 خلل في نية بل هو اخلص النية لله لكنه اخطأ في اعتقاد حلول الله في المسيح
 كما انصر على يعتقده حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
 بن مريم فخطأ في المعنونة دون العنوان فغنوا بحق ومعنونة باطل بخلاف
 ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة للسيد احمد فانه اخطأ في العنوان المعنونة
 كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قال عليه** لما قال مشير الى مسئلة السرحية هذا
 عين مذهب القائل بالحرمته فقد اقران المعبر في الذبح ومدار الحل والحرمته
 هو اللفظ ولا غير للنية فان البنية هو الارادة وهو المراد وما فرغ عليه من
 قوله فانه يقول اني قد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
 شئ واحد ومسئلة نذبح البقرة لله ولغير الله شئ آخر فالعنوان الحق على نقد مير
 صدق القرارية واعتراضه يكون ماني السرحية عين مذهب ان يقول فانه يقول
 لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي
 ما قال سوى عدم **التميز** بين خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
 الحلولية يحل ذبيحة لانه لا خلل في نية بل هو اخلص النية لله لا نأقول ارادة السيد احمد
 من الله على اعتقاد الحلولية حق عندنا باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

قال الدهلوي هذا القول
 ان الله لا يشترط بل ما خذ من كلامك
 ثم اعترض الدهلوي على قوله بل قصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما
 اذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى **والجواب** ان التفوه بامثال هذا
 الهفوات ليس من شان المحصر **قال الكهوك** فاقلا من السرحية الثاني اذا
 ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح **قال الدهلوي** هذا
 عين مذهب القائل بالحرمته فانه يقول لو قال رجل بحضرة الناس في نذرت
 ان اذبح بقرة لله وادرا بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحة لا فلا
 خلل في نية بل هو اخلص النية لله لكنه اخطأ في اعتقاد حلول الله في المسيح
 كما انصر على يعتقده حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
 بن مريم فخطأ في المعنونة دون العنوان فغنوا بحق ومعنونة باطل بخلاف
 ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة للسيد احمد فانه اخطأ في العنوان المعنونة
 كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قال عليه** لما قال مشير الى مسئلة السرحية هذا
 عين مذهب القائل بالحرمته فقد اقران المعبر في الذبح ومدار الحل والحرمته
 هو اللفظ ولا غير للنية فان البنية هو الارادة وهو المراد وما فرغ عليه من
 قوله فانه يقول اني قد اخطأ في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
 شئ واحد ومسئلة نذبح البقرة لله ولغير الله شئ آخر فالعنوان الحق على نقد مير
 صدق القرارية واعتراضه يكون ماني السرحية عين مذهب ان يقول فانه يقول
 لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي
 ما قال سوى عدم **التميز** بين خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
 الحلولية يحل ذبيحة لانه لا خلل في نية بل هو اخلص النية لله لا نأقول ارادة السيد احمد
 من الله على اعتقاد الحلولية حق عندنا باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

١٣٣

على اشكال اول امثال في
 دفع الاحكام في هذه
 النية في دفع الاحكام في هذه
 النية في دفع الاحكام في هذه
 النية في دفع الاحكام في هذه
 النية في دفع الاحكام في هذه
 النية في دفع الاحكام في هذه

اوردها الدهلوي في
 نقض الادلة لان الدليل الذي
 نقض الادلة لان الدليل الذي
 نقض الادلة لان الدليل الذي
 نقض الادلة لان الدليل الذي
 نقض الادلة لان الدليل الذي
 نقض الادلة لان الدليل الذي

ان العبادة
عليها هي التي تفرق
درختا الاستدلالها في
فتواه فالرجوع على

ایچکده چون قال ویش بقول کینه
مولوی رفیع الدین صاحب د
دوم چند نفری نموده با صاف
صاف بیان کردند و گفتات

در میان آوردند و از آنجا که در
شد رسید آن از هم میباش
مولوی رفیع الدین صاحب کتب
کتابخانه فیضیه این خط تفسیر
فرمودند و در هم که پیش
حافظ از روحانیات فایده بسیار
از انصاف میگردید و از آنجا

بعضی از اینها در بعضی از اینها

نوشته شده در این کتاب است و در کتب دیگر نیست
 و این کتاب از کتب معتبره است و در کتب دیگر نیست
 و این کتاب از کتب معتبره است و در کتب دیگر نیست
 و این کتاب از کتب معتبره است و در کتب دیگر نیست

و مولو کے رفیع الدین صاحب رسالہ نوشتند و در آن تنزیلی نمایان قریب بسبب حق
 محقق کہ خبرے ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولو کے برهان الدین در رسالہ
 مذکورہ بسبب تفصیل و تفہیم مطلب تفسیر عزیزی تباویل پر دستہ نوشتند خلاصہ
 سخن آنست کہ جانور مذکورہ کہ برائے بزرگی مقرر شدہ است اگر منظور آنست کہ
 مسلمانان خوردن بے شبہ حلال است و اگر اراۃ الدم مراد است پس باید دید کہ نذر بر
 دفع با ایمان مجید است یا نہ و صورت او کے گوشت حلال و بندایش با گوشت با ناز با جانور و
 مترتب در صورت ثانیہ گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواہد یافت آنچه بعضی عوام عدم
 جواز گوشت در سبب نذر نیازی مطلقاً عدم میدارند خواہ گوشت مراد بود خواہ نہ پس این معنی موجب تحکیم
 گوشت او نخواہد شد و معنی نیست کہ نذر عوام مذکور معنی نیاز است کہ تقریرہ بخلاف ذباج است کہ اینجا
 نذر نیازی و فاحشہ گجاست پس قیاس بر نشاید اتمی در تخصیص ترتیب ثواب بر اراۃ الدم و در ایام
 الضحیہ غلطی رفته است چہ خود در قسم دوم در اقسام در اوقتہ لدم بحدس ماورد بالشرع ذکر نموده
 بنیای کہ بعد از ضحیہ عید و منجہ مذکورہ و عقیدہ دفع بلا و فدیہ جان بجان را و این قسم و سحر اعباد
 قرار داده حال آنکہ عقیدہ دفع بلا و فدیہ جان بجان را با ایمان ضحیہ تعلیمی نیست و در بنیاد باب الہدی
 نوشته و یحییٰ ذبح بقبیۃ لعل باقی ای وقت شاع و در فتح القدر زشتہ الحال از دم النذر و کفارات ہدی
 المنطوع یحییٰ ذیل آیام النحر و لا یجوز دم المتعین و القران والا صحیحۃ الاضیاء و دم الا
 حصار مجوزے قول بے حنیفہ و لے یوسف قبلہا و لا یجوز عند محمد و آخر
 جمہ شایع صاحب نفوس مختصرے این جنگ را طی نمودند جزا الہدی غیر اینہا صورتہ سوال
 کسی گاویا بزیا مرغ بنام کہ ام شہید باولی ذبح نماید یا حرف بلیدہ یا شیرینج بہ نیت نیاز کہ ام
 بزرگ پیر و صلی را جزا ندان این ہر دو را حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر سکین و فقیر را جائز است
 اغنیاء اہل تول را حکم است جواب و سچ کردن جانور بنام غیر خدا خواہ پشمیر باشد خواہ دلی خواہ شہید
 خواہ غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینہا و سچ کردہ باشد و سچان جانور ہر حرام و ہر

و طحا نے در رسالہ میں
 اگر بعضی اشخاص خود یا با سوا
 یا جانوران خود یا با سوا
 طحا نے در رسالہ میں
 اگر بعضی اشخاص خود یا با سوا
 یا جانوران خود یا با سوا

۱۳۵

باب دوم در مکاید تجزیہ
 و در این باب از کتب معتبرہ
 و در این باب از کتب معتبرہ
 و در این باب از کتب معتبرہ
 و در این باب از کتب معتبرہ

و در این باب از کتب معتبرہ
 و در این باب از کتب معتبرہ
 و در این باب از کتب معتبرہ
 و در این باب از کتب معتبرہ

این آیه و حدیث ثابت گرد و حال آنکه اصلاً سببی نمی باشد و این امر عام بود و در تمام تحریر و تفسیر مولوی
 اسمعیل از اهل بدین است و کسی را جای دم زدن نیست بر آیه و حدیث که در تقویمه الایمان مذکور است
 از او تفاسیر متعدد و شرح حدیث مستند باید ویراسته گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و درین وقت
 به بعضی جا که اشارت می فرماید و چون که بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مؤمنین
 سیدانست طریق استناد و نقل موقوف نموده گامی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام مستند و بر زبان
 نیارود و او را بر دوزخ میزد و برین سبب اکثری را تردید و دودخل آن مسلک پیش می آمد
 و طریقی شاذ و نادر و کسبی از مفسرین و شارحین و فقهای مجتهدین و صوفی و متکلمین استنادی ندارد
 و محامد به جمیع مسلک قدیمه دارد و مستند می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبدالغفور و مولوی فیض الدین
 همه بامشک بحث نمودند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف حراط استقیم چ بعضی
 امور که در تقویمه الایمان مکرر آن قریافته تا تصنیف حراط استقیم از امور محمود و محمود و محمود
 و کسانیکه در اوایل و بدو بود و محاسن ظاهری از اظهار اتهام نماز و روز و بیان تقوی و ادعای دینداری
 و کمال نمائی متعالیه خورده بودند و دریافت حال توبه آغاز نهادند و چون نوبت امامت مولوی احمد رسید
 کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسلک بقل و مستند بر خود حرام نمود و هر سخن که از قلم برآمد با سند
 و طریقی استناد و وجه عموم از تفسیر حدیث و فق و اصول و عقاید و سیر و صفات حتی که ملفوظات و مشایخ نه
 برین جلد برم کرد و کارزار و دشت خور و گارا اسیر و نام نموده عالم از او اتفاق را در خارج شان کشید
 و چون پرده از غریب این کار او برداشت و دشت شصتی بان خباثت ظاهر گردید که هر چند به اختیار و لایق
 و لا قوه الا بالله بر زبان می آرود و آن تصرف و نقل با انواع و اقسام گامی کیفیت را از میان عبارات
 منقول حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیه اول می آید گامی بزیادت یک
 جمله و میان عبارات منقول از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات بمقدمه آمده گامی گفتا بر نقل و لیک
 روان عقبان موجود چنانچه در نقل عبارات مرقاة بمقدمه سفر را بزیادت قبور گامی بگفتا بر نقل با وجود
 نه بدون آن در آن کتاب چنانچه در حواله طبعی میگویند و باجماع انواع کار استثنایا بکار رفته است محل استثنای

این آیه و حدیث ثابت گرد و حال آنکه اصلاً سببی نمی باشد و این امر عام بود و در تمام تحریر و تفسیر مولوی
 اسمعیل از اهل بدین است و کسی را جای دم زدن نیست بر آیه و حدیث که در تقویمه الایمان مذکور است
 از او تفاسیر متعدد و شرح حدیث مستند باید ویراسته گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و درین وقت
 به بعضی جا که اشارت می فرماید و چون که بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مؤمنین
 سیدانست طریق استناد و نقل موقوف نموده گامی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام مستند و بر زبان
 نیارود و او را بر دوزخ میزد و برین سبب اکثری را تردید و دودخل آن مسلک پیش می آمد
 و طریقی شاذ و نادر و کسبی از مفسرین و شارحین و فقهای مجتهدین و صوفی و متکلمین استنادی ندارد
 و محامد به جمیع مسلک قدیمه دارد و مستند می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبدالغفور و مولوی فیض الدین
 همه بامشک بحث نمودند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف حراط استقیم چ بعضی
 امور که در تقویمه الایمان مکرر آن قریافته تا تصنیف حراط استقیم از امور محمود و محمود و محمود
 و کسانیکه در اوایل و بدو بود و محاسن ظاهری از اظهار اتهام نماز و روز و بیان تقوی و ادعای دینداری
 و کمال نمائی متعالیه خورده بودند و دریافت حال توبه آغاز نهادند و چون نوبت امامت مولوی احمد رسید
 کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسلک بقل و مستند بر خود حرام نمود و هر سخن که از قلم برآمد با سند
 و طریقی استناد و وجه عموم از تفسیر حدیث و فق و اصول و عقاید و سیر و صفات حتی که ملفوظات و مشایخ نه
 برین جلد برم کرد و کارزار و دشت خور و گارا اسیر و نام نموده عالم از او اتفاق را در خارج شان کشید
 و چون پرده از غریب این کار او برداشت و دشت شصتی بان خباثت ظاهر گردید که هر چند به اختیار و لایق
 و لا قوه الا بالله بر زبان می آرود و آن تصرف و نقل با انواع و اقسام گامی کیفیت را از میان عبارات
 منقول حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیه اول می آید گامی بزیادت یک
 جمله و میان عبارات منقول از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات بمقدمه آمده گامی گفتا بر نقل و لیک
 روان عقبان موجود چنانچه در نقل عبارات مرقاة بمقدمه سفر را بزیادت قبور گامی بگفتا بر نقل با وجود
 نه بدون آن در آن کتاب چنانچه در حواله طبعی میگویند و باجماع انواع کار استثنایا بکار رفته است محل استثنای

این آیه و حدیث ثابت گرد و حال آنکه اصلاً سببی نمی باشد و این امر عام بود و در تمام تحریر و تفسیر مولوی
 اسمعیل از اهل بدین است و کسی را جای دم زدن نیست بر آیه و حدیث که در تقویمه الایمان مذکور است
 از او تفاسیر متعدد و شرح حدیث مستند باید ویراسته گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و درین وقت
 به بعضی جا که اشارت می فرماید و چون که بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مؤمنین
 سیدانست طریق استناد و نقل موقوف نموده گامی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام مستند و بر زبان
 نیارود و او را بر دوزخ میزد و برین سبب اکثری را تردید و دودخل آن مسلک پیش می آمد
 و طریقی شاذ و نادر و کسبی از مفسرین و شارحین و فقهای مجتهدین و صوفی و متکلمین استنادی ندارد
 و محامد به جمیع مسلک قدیمه دارد و مستند می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبدالغفور و مولوی فیض الدین
 همه بامشک بحث نمودند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف حراط استقیم چ بعضی
 امور که در تقویمه الایمان مکرر آن قریافته تا تصنیف حراط استقیم از امور محمود و محمود و محمود
 و کسانیکه در اوایل و بدو بود و محاسن ظاهری از اظهار اتهام نماز و روز و بیان تقوی و ادعای دینداری
 و کمال نمائی متعالیه خورده بودند و دریافت حال توبه آغاز نهادند و چون نوبت امامت مولوی احمد رسید
 کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسلک بقل و مستند بر خود حرام نمود و هر سخن که از قلم برآمد با سند
 و طریقی استناد و وجه عموم از تفسیر حدیث و فق و اصول و عقاید و سیر و صفات حتی که ملفوظات و مشایخ نه
 برین جلد برم کرد و کارزار و دشت خور و گارا اسیر و نام نموده عالم از او اتفاق را در خارج شان کشید
 و چون پرده از غریب این کار او برداشت و دشت شصتی بان خباثت ظاهر گردید که هر چند به اختیار و لایق
 و لا قوه الا بالله بر زبان می آرود و آن تصرف و نقل با انواع و اقسام گامی کیفیت را از میان عبارات
 منقول حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیه اول می آید گامی بزیادت یک
 جمله و میان عبارات منقول از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه شکات بمقدمه آمده گامی گفتا بر نقل و لیک
 روان عقبان موجود چنانچه در نقل عبارات مرقاة بمقدمه سفر را بزیادت قبور گامی بگفتا بر نقل با وجود
 نه بدون آن در آن کتاب چنانچه در حواله طبعی میگویند و باجماع انواع کار استثنایا بکار رفته است محل استثنای

مساجد مکیده و دوم در بهمان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبور و غیره سائنس حرام و منوع است بموجب حدیث و روایت
 کتب و بعد نقل حدیث جابر بن عبد الله از مشکوة نوشته و مراد از بنادر حدیث عام است که عمارت نمودن و بنای پادشاه و کافران
 شود چنانچه از ترجمه مشکوة بمشیر عبد الله بن رشید مشکوة لای علی قاضی معلوم میشود و انتمی حال آنکه لای علی قاضی بعد نقل از کتاب و روشنی -
 تحتی الوجوهی احدیها البناء علی القبر یا الحیاة و ما یجری مجرایها و الاخران یضرب علی صاحبها و نحوه و کلاهما
 منبیا عند عدم الفائدة فیها نوشته است قست فیستفاد منها انما انت كانت الخیمة للعامة فمکان یقتضی حکما
 المقررة فی نیکت منهیة قال ابن الصمام و اختلف فی اجازة من القادری عن ابن القبر و انما عدم الکراهة بان نوشته
 قال بعض اشراخ عن علی بن انا و لا ضاعی المال فقال باسم السلف لبناء علی قبر المشایخ و العلما و المستهودین لیزود
 هذه الناس و لیسیر یجوز بالجلوس فیها مکیده و سیوم و در جواب سوال بست و نه نوشته نماز گذاردن و رتق
 ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات فقهیه و چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر بن الخطاب بن ابا القبر
 چون دید که نماز میگردد و نزدیک حال که در مایه سائل را و بعضی حضرت استدلال در مرفوع نموده است و دوم حدیث ابی هریرة
 لا تجلسوا علی القبر و لا تفسوا علیها که با مدعی منسبت ندارد و سیوم حدیث ابن عمر فرمود از زندی و ابن اجماع لای علی قاضی
 در آخر آن نوشته و ده است حدیث ابن عمر پس بدک القوی و قد حکم فی زیدین جیدرة من قبل حفظ سیرام
 حدیث ابی سید عالم لای علی قاضی نوشته بد حدیث فیما مضی بکیده چهارم در جواب سوال بمقدیم نوشته و شیخ
 مشکوة لای علی قاضی ذهب بعض العلما علی الاستدلال علی المنع فی الرحلة فی زیارة المشاهد و قبور العلما
 و الصالحین انتمی حال آنکه عبارت شرح مذکورین است و فی الاشیاء ذهب بعض العلما الی الاستکمال بجمع المنع
 من الرحلة فی زیارة المشاهد و قبور العلما و الصالحین و ما بین فی ان الامر یسیر لک فان الزیارة ما مورد بها
 یحبر کفتم عن زیارة القبور و الا فرور و ها و الحدیث انما و در حقیقت عن الشیخ فیما مضی من الساجد
 انما تلها بکامله که او یسیر مساجد فلا حاجة للرحلة الی المسجد لخر ما المشاهد فلا تتأوی و یلی برتبه و یلی
 علی قدر درجه انهم عند الله ثم کفتم عنی علی منع هذا القایم من شد الرحال لقبور و الاشیاء و الا و لیس
 فی معناه و لا یبعد ان یکون ذلک من اخر ارض الرحلة کما ان زیارة العلما فی الحیات من المقاصد
 مکیده و حکم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرئوس است صورت است و است و است و است
 از کتاب کشف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این سه مختلف نیست و ان اغیبت که است و نزد
 ترجمه اینها ذکر شده و اندازا افتما میگردد که ملکیت زیارت قبر بر یکسانند و نفع باموت بدینا است و افتما
 بر یکسان نیست و نمودن از غیر اینها نزد قبور و شیخ منوع است و خطور و بعضی افتما که فیلان بدینا یکسان
 سوالی مرقوم است جابرداشته از چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطاء از ترجمه مشکوة از شیخ عبد الله بن رشید و غیره

نموده و قوس نه بقصد تعظیم قبر و توحید می باشد و نیز حصول درواز و منی کامل شود و ثوابات بکثرت و فی جوارت قرآن و احادیث و حجی
ملکی و کفر با چیزی بیاید و خلق این منی تمام شود و این بیانشان است که کتب و در تعقیل و از علم عبارت ترخیزه که در کتب جبار است و با آنست
بال خود کشیده اند از بعضی فضا اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را و از آن احوال ایشان پس سلطان و ثابت شد و اگر نیست
که قدرت تعریف نیست بر ایشان را و در آن سوطی مدونند بلکه مجبور منمنوع اند و مشغول آنچه حاضر شده است ایشان را و محنت و شدت آنچه ایشان را
است از دیگران منمنوع که این کلیه باشد خصوصاً ایشان تعریف که در میان خداوند است که حاصل شود و احوال ایشان از قرب و در بندم و قدرت و قوه و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب عبادات و مرز ایشان را که متوسل اند ایشان چنانچه زرقا مت خواهد بود و چیست و پس بر این انفس که ده است بقیه
آیکه رویه انانعات غرق الاید و بعضیات لغوس فاشا بر حال غارت از بدن که کشیده میشود تا نادان نشاء می کنند و عالم ملکوت و نیست
میکنند و در آن پس نیست میکنند به خطایه پس بگوید و در شرف قوت از بدارت شلیت شعری چه بخوانند ایشان بهستمد و از مذکور این فرجه
از آنچه از این پس از آن نیست که اسی محتاج تغییر الی الله می کنند خدا را و طلب میکنند حاجات خود را از قرب جاسته و غنی است و توسل میکنند
به و حاجت ایشان بنده مقرب گرم در درگاه عزت وی میگویند خداوند بکثرت این بنده که تو که رحمت کرده بر من و اگر ارم کرده او را و لطف و کرمی
که بوی تو که بر آورد و گردان حاجت مرا که تو معطر کنی یا ندانند این بنده مقرب که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و خواه از خدا
که بدین سوسل و مطلوبی و تقاضا حاجت مرا پس معطر سوسل و مامول پروردگار است و تقالی و تقدیر نسبت این بنده در میان که سوسل
و نسبت قادر و عامل و مستغنی در وجود دیگر حق سبحانه و اولیا خدا فانی و پاک کنند و فعل الهی قدرت و سلطنت وی نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قوراند و نه در آن نهنگام که زنده بودند در دنیا و اگر انفعی که در ابد و استمداد و فکر که دریم خوب
شکر و توبه با سوا حق باشد چنانچه منکر عدم میکنند پس باید که منع کرده شود و توسل طلب عازها کمان و دوستان خدا در حالت
حیث و این منمنوع نیست بلکه مستحب است و حسن است اتفاق و شائع است و درین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت مغفول شدند
و بیرون آورده شدند از حالت و کرامت که بود ایشان را و در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و منمنوع شدند از آنچه
عازر باشد از اوقات بعد از اقامت پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
حاجت باشد که ممکن است که بعضی منجذب باشند به عالم قدر و تسلط باشند و لا موت حق چنانکه ایشان از فقر و بی و توحی عالم دنیا مانده باشند
و تقریری در آن چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متکلمان ظاهر کرد و نعم اگر از این اعتقاد کنند که اهل جور و شرف
و مستبد و قادرند بی توحید و شرف حق و التجا و سحاب و کتال و چنانکه عوام و مایان و عالمان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
اینچهرام و منی نیست در دین از تقابل فرجه و مرز را و نماز و تسبیح و ذکر آن نمی و تخذیر واقع شده این اعتقاد و این اعتقاد
منمنوع و حرام خواهد بود و فعل عالم اعتبار کرد و در خلق محبت و عاشا از عالم بشریت و عارف با حکام دین که این اعتقاد گویند
این اعتقاد را و این فعل الیک و آنچه در میت از مشایخ اهل کشف و استمداد و ارواح کمال و استفاده و از آن خارج از حضرت و بلکه
و کتب در سایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که از آن ذکر کنم و شاید که منکر متعصب و دکن و اهل کمال

ایشان عافانا الله من ذلك سخن بجای از ویر علم شریعت است ای سر و مسنون در نماز سلام موتی و استغفار برای ایشان
 قرار است لیکن در اینجا سخن استمداد نیست پس بابت برای ما موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال زابر و مرفور
 باید دانست که خلاف در غیر اینها است معلوم اند و سلام علیهم چه که ایشان اعیان و حیوات حقیقی و نبی و انبیا و اولیا و بیعت
 اخروی معنوی و کلام در نیت تمام بیاطنات و طول کشیدیم و هم میگویند که در قرب این زمان نیز قد پیداشده منکر اند استمداد و استعانت
 از اولیا خدا که نقل کرده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مژدق و خوشحال اند و در دم با زبان
 شهنش و متوجهان بنجای ایشان را مشک به خدا و عده اضماع میدهند و میگویند آنچه میگویند و عمره است که تحقیق و تفصیل
 این مسئله مخلوط خاطر فرموده الان توفیق الهی مساعد کرده که بعد از تفهیم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدر نوشته که کتاب
 التجار هذا عند اکثر مشایخنا و صفوات المیت لا یسمع عند هم علی مخرجوا فی کتاب الایمان
 فی باب الایمان بالضرب لو حلف لا یکلم فکلم میتا لا یحیت الا انها یعقل علی ما حیث یفهم و المیت لیس له
 لعدم السماع و ارد قول فی القلب یا انتم بالسمع لما اقول متصدا و اجابوا تارة بانا مرد و دمن عا شیده
 تالک کیف لقول عم ذلک و الله یقول و ما انت مسمع من فی القبر و ذلک لا تسمع الموتی و تارة
 بان تالک خصوصیت که و زیاده حسرت و تارة بانا من ضرب المثل کما قال علی مصر و یسئل علیهم ما فی مسلم ان المیت
 یسمع قرع نعالهم اذ انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمه السؤال جمعا بنه و
 بین الایمین فانها نقیدان محقق عدم سماعهم فانما تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادته بعد سماع
 و هو فرع عدم سماع الموتی حالاً که عبارت فتح القدر نیست اما المتلقین بعد الموت و هی فی القبر نقیل یفعل تحقیق
 و ارویا و نسب الی اهل السنه و الجماعه و خلافاً الی المعتزله و قبل الیوم و لا ینهی عننا و یقول باقلون
 بن فلا یب انکر دنیای که علی فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول
 الله و لا شکی ان اللفظ لا یجوز لآخر لخر من حقیقة الابد بل منجب لغنیة و ما فی الکافی من انما انکر
 مات مسلم الم یحیی الیه بعد الموت و الا لم یقید یکن جملة الصکوف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
 تعرض الشیطان و هذا الایة بعد الموت و قد یختار التذکیر الاول و الاحتیاج الیه فی حق التذکیر لغنیة
 الحیان عند السؤال ففی الفایده مطلقاً ممنوع نعم الفایده الاصلیة منقذیه و عندی ان منبر ارتکاب
 هذه التجار منها عند اکثر مشایخنا و ان المیت لا یسمع عند هم علی ما مخرجوا فی کتاب الایمان
 و بعد از محبت بر آن حساس نقل نموده شد الا ان علی هذا ینمی المتلقین بعد الموت لا فایکون
 حین ادساع الروح فلیکن هم لفظ موتنا کم فی حقیقة و هو قول طائفة من المشایخ و هو محراز
 باعتبار ما کان نظیر الی آقا الا حی اذ لیس معنی الحی الا من فی مدینه الزجر و علی کل حال یحتاج الی دلیل

قد لفت في جزم المرام يهدي الضمان بما ينبغي قبل ان يقف على ما ينبغي فطوى من يوليها ويرى فيها دويلا لم ينطق ما فيها فيها انوار وكلها سرور
فيما يهدي من الغياض والسمر من حشوها ويا لشان من صنفها ويا لخطب من اطرافها حيث لم يان جهد فيما سمى اولها بات شد فيها التي لظلم كان تشتت وجع
كان تشتت اجاس من جود واضح واكمل وضع لايح **س** اقول قولي يا لها من سالات فلات وجلت عن ايج جلوت وتعتني بغير لاي سار كجرك
وكيف لو بارقه شمس لفت في العلم اجرة جزاءه وفور او جعل سحيه شكور اللهم انت المحي والميت اليك ينيب اللهم منك الماجة وعضا الانا جرحه المديسكين
معدود الدين وضع عته وزره الذي انقض ظهره وذا لك في آخر جهادى الاولى شنت ثلث وسبعين بعد الفاتى ثنتين. صورة كاتبة الشيخ محمد بن محمد
الرفيع المتأخر الاثنا عشر جامع الفضائل بقبية السلف حجة خلف ابي زيد من الله المحيد مولانا شيخ احمد سعيد حماد الله من شمر كاسد وعبد بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلق الانسان علمه البيان واصلوه والسلام على من بعثنا بالحق نبيا من الانس والجان من المؤمنين هم خير الانس
من الاجمان من على اصحاب الذين يشهدوا بخل الحبان من بعد فيقول الصديق الحق في الله الرحمن احد به اليه التشديد والجدوى مشروا في الدنيا كالنار
له عوصا كل شي بالفصل والاسيان الى مايت الحق الحق الذي يصفه الفاضل الكامل الامال الذي جعل ليشان كجرك من السكون والنعوت
الحاني ولبسان في الحاد والادمان مولانا والفصل اولنا المولى فضل الرسول القادى سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتت على عقبيه
اللسنة والجماعة واهج بيان في فخر فضول من الدين قواعد واصل المدفع اهل البدر والظن ان قامه اس اهل الهوى فزلن ابيطان بزه الشمر
على اهلين خراج ارجو جعل آخره خير من اوله وتقبل الشيعية ضاعف اجرة بجاه سيد البشر طهر من زيج البشر صلى الله عليه وآله كبريا تقبلنا انك
انت السميع الديان = صورة كاتبة الفاضل انجيل العالم خليل ناشر روية الحقول انقول عامر بقتية الفروع والاصول مولانا حيدر علي صانه الشمر
سبحن شمر غيبي روى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اشرفنا على اعداء الدين في مص عقايد المؤمنين وارسل سلا مشرقي ومنفذين فيخص من
يشهد سلا المسلمين على ابد عليه وآله السادات النبي واصحابه يوم البدر انا العبد الفقير الضعيف في طاعة الله في كتاب في محقة الله اساطير الفطن
الذي يهدي الى صراط مستقيم ويدل على نهج قويم يوصل سالك الى النجات ويخبر من الظلمات الى النور في العليين وهو الامام ابا عبد الله في نظام
العابدين يستغفر عن التوضيف البتة مولانا جامع الحقول انقول حادى الفروع والاصول ومنقذنا من القبول في لاديه فضل الرسول
اذ الله المسلمين بطول اقبائهم وشبهة افادته وكسرتهم رابطين برهانه فوجدت في الكتاب شتت على ثبات فتايد اهل السنة ما بطل استغفارات المستغفرة
من متبعون خطوات هؤلاء الضالين في رجحان من جاز اهل الحق والمقين في طيق ان يدبره الفضلاء في دارهم وليعولوا عليه في داركم ما من
اقبل في مثل هذا الكتاب لم يصنف مثله في الباب = واز جمله تصانيف شريف رسالة **الهدى** من است در سلك تحقيق فزع الهدى
كبطور اصول حديث وتفسير رجال بحال بسط برافض فزع ومانا له ما من اهل بلاد شرقية ورجاز واقع كرده بود بر مركب كجرك ورجز
بستقار وحفظ تاليف فرمود عبارات انهم عربى است = واز انجمله شرح فضول الحكم است عبارات انهم عربى است = و
از انجمله شرح احاديث ملقطه ابو ابي سعيد مسلم است = واز انجمله حاشية بر حاشية زاهد طيبيه
وحاشية بر حاشية زاهد طيبيه است = ودر دفتر خجند بر حاشية يال كتب بسيار زاهد بر حاشية زاهد طيبيه است = ودر دفتر خجند
از انجمله است كتاب تصحيح مسائل اربعين في مائة اسحاق = واز انجمله رسالة حرر معظم در بيان تعليم كات

سبحان الله العظيم

حال خوش از سر سیم اند خوان	همنان کن مال و مالش اختیار	وقت هفت پشت شغل کز حق	بود از دم ضرب از کار آشکار
ناگهان گوی و دیار هر تمام	هم ذات پاک حق ربوب بار	اندک گفت و یاد داد و بقی	کرد بر نام خدا از انشا ر
گشت مضمون از زبان انکش حبت	لفظ اندازد و دیوار و دار	باز چون آن محو عشق غوث پاک	یافت باغ عالم بالا بصار
داشت گویای زده ابرام فوق	شور ذکر نام پاک کردگار	جمه افلاک و هم لوح و قلم	نیز غرض و کرسی پروردگار
یافت آخر و اصل با غر تمام	با معزش چند اعزاز و وفا	سال و صلوات شد عیان	گر نفییدی بشیر خوش دار
شست شش و شش و شش و شش	باز شش چند آن قسمت بر آرد	خارج قسمت که باشد یازده	ضرب آن با یکصد و هفده گمار
پس زیاده کن بر آن تو و نود	سال و شش با غدا و او شصت بار	خدا آن محمد اندر حشمت آنکه	نام الله یافت تا رخیش قرار
هر چه خواهی بگو و منفر و مجیر	با که شعر و مصرعه کن خستنیار	ضرب آن با هم ذات پاک کن	زان منطک که با تو گفت شکر مار
بند سیمین کلمین نوشت		بهر ساش این حساب آید	

این است اندک از هزار و ششصد و سی و دو کلمات حضور پروردگزار مصنفین هر دو کتاب - و از آنجا که اهل اسلام بغایت شغاف این هر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لهذا صاحبان اصناف جمع حسنات و شفاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمه الله الرب الخلاق توجه با شاعت آن فرمودند و شهب بیت بطرف تحیل و طبع آن را اندود و در نسخ و در سنگی کتاب از حد کو شنیدند تا اینکه چون عرض من بیان می کرد بر کسب و منصفه ظهور جلوه گر دید و شایقان جمال البیروت و مال سیرک یابند

صحیفه بوارق محمدیه		صحیفه بوارق محمدیه		صحیفه بوارق محمدیه		صحیفه بوارق محمدیه	
۴	۱۴	کشتن	کشتن که	۱۵	۱۶	۲۹	۳۳
۵	۵	له خواص	خواص	۱۶	۱۷	۲۴	۲۸
۵	۱۳	نهب	که نهب	۱۷	۱۸	۲۸	۳۲
۶	۲۱	مختصره	مختصره	۱۸	۱۹	۳۲	۳۶
۶	۱۴	واقعات	واقعات	۱۹	۲۰	۳۶	۴۰
۱۰	۱۲	بی باک	بی بیگان ناپاک	۲۰	۲۱	۴۰	۴۴
۱۱	۱۲	والا کرام	والا کرام چیزی	۲۱	۲۲	۴۴	۴۸
۱۲	۱۴	تنفسی	تنفسی یا	۲۲	۲۳	۴۸	۵۲
۱۵	۲	سند	سند	۲۳	۲۴	۵۲	۵۶
۱۲	۱۸	غزو	مفری	۲۴	۲۵	۵۶	۶۰

ص	س	ع	م	ص	س	ع	م	ص	س	ع	م
۲۳	۱۲	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبته	شعبه	۹۲	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	منید	میدید	۷۰	۱۶	مبولات	مبولات	۹۶	۴	عبادت	عبادت
۲۷	۱۳	اسد	اسمیت	۷۱	۸	تفصیل	تفصیل	۹۸	۹	پس	پس
۲۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنزلة	المنزلة	۹۹	۱۷	فحس	فحس
۲۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۲	۸	نفیس	نفیس	۱۰۰	۱	لفظوا	لفظوا
۳۲	۱۳	الزام	الزام	۷۲	۱۰	تهافت	تهافت	۱۰۰	۴	الیدی	الیدی
۳۶	۹	جرار	اجراز	۷۲	۱۱	الملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	روماختما	روماختما
۳۷	۱۳	المنافق	آیه المنافق	۷۷	۱۷	طحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بازو	بازو
۳۸	۶	قر	مر	۷۷	۳۲	فهم	فهم	۱۰۷	۱۲	توبه بنودن	توبه بنودن
۵۱	۸	یای	یای	۸۳	۲	الفضائل	الفضائل	۱۰۷	۲۲	اسخضرات	اسخضرات
۵۸	۱۵	یعلیها	یعلیها	۸۳	۲۰	زخوة	زخوة	۱۰۹	۷	فصلها	فصلها
۷۱	۳۰	خطیبهم	خطیبهم	۸۳	۳۳	بشی	بشی	۱۰۹	۳	الفصل	الفصل
۷۲	۱۰	وکر	وکر	۸۴	۷	صدر	صدر	۱۱۲	۱۸	باحث	باحث
۷۳	۱۶	شع	شع	۸۴	۱۷	فمشاء	فمشاء	۱۱۲	۱۸	حلت	حلت
۷۶	۱۱	عالم	عالم	۸۴	۱۷	تنجیه	تنجیه	۱۱۳	۲	لقد	لقد
۷۶	۱۷	تقیها	تقیها	۸۵	۱۹	صاحب	صاحب	۱۱۳	۲	کاد	کاد
۷۷	۴	الجویة	الجویة	۸۵	۷	فینا	فینا	۱۱۳	۲۷	بجاردندوان	بجاردندوان
۷۷	۱۰	تقی	تقی	۸۶	۲	صوم	صوم	۱۱۴	۱۴	یاسم	یاسم
۷۷	۱۷	تقیها	تقیها	۸۸	۲	لا یکن	لا یکن	۱۱۵	۱۱	یجلته	یجلته
۷۷	۲۱	کانه	کانه	۸۸	۵	تفلسف	تفلسف	۱۱۷	۴۰	التبرک	التبرک
۷۸	۱۱	لیحق	لیحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۸	۴۷	اختلقوا	اختلقوا
۷۸	۱۸	قوة	قوة	۸۹	۱	القرض	القرض	۱۱۸		جزوا	جزوا
۷۸	۱۷	والجیوة	والجیوة	۹۱	۵	امرکم	امرکم	۱۱۹	۱	ارغیزوا	ارغیزوا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۳	عزیز	عزیر	۹	۱۲	و ذکر	و دیگر	۲۶	۱۹	المبینه	المبینه
۱۲۱	۱	هلال	هلال	۱۰	۱۶	نوا و شرک	شرکت و نوا	۲۶	۱۲	یعبدا	یعبدا
۱۲۳	۷	الصوت	الصوت	۱۰	۱۹	ابن	ابن	۲۷	۱۳	صحن	صحن
۱۲۳	۱۰	جانو	جانور	۱۰	۳۱	خبر	خبر	۲۷	۲۰	المقصا	المقصا
۱۲۳	۱۲	حیث	حلت	۱۱	۷	و یقصد بالفا	و یقصد بالفا	۲۸	۲۳	اوتابی	اوتابی
۱۲۵	۲۷	تقول	مقول	۱۳	۳۲	بسطیانی	بسطیانی	۲۸	۲۳	العم	العم
۱۲۶	۲۰	صورته	صوره	۱۵	۸	عبدا	عبدا	۲۸	۲۴	الحکم	الحکم
۱۲۸	۲۵	بایش	بیش	۱۶	۲۶	نبینا	نبینا	۲۸	۱۹	فقد جزم	فقد جزم
۱۲۹	۳۳	الکلام	الکلام	۱۶	۲۸	الی	انی	۲۸	۲۵	یسخر	یسخر
۱۳۱	۱۸	میر	غیر			واما	ولما	۲۸	۱۱	اتقان	اتقان
۱۳۲	۱۸	کالت	وکالت	۲۷	۹	العم	العم	۲۸	۲۰	فاستبق	فاستبق
۱۳۳	۱۲	او	اذ	۲۵	۲۲	اور	اورا	۲۸	۳۲	بد	بد
۱۳۵	۷	و	او	۲۶	۲۶	العنا	العنا	۲۸	۲۵	المرقاۃ	المرقاۃ
۱۳۶	۳۱	طوائف	قوائف	۳۰	۸	ارد	ازد	۲۸	۶۳	فتح	فتح
صحت نامہ احقاقیق											
۳	۳۱	است	است	۳۶	۲۳	مقرب	مقرب	۲۸	۵	مقرب	مقرب
۳	۳۲	شاذ	شاذ	۳۶	۲۱	نیاس	نیاس	۲۸	۲۸	بتقرقات	بتقرقات
۴	۲۴	مطلبین	مطلبین	۳۶	۲۸	بتقرقات	بتقرقات	۲۸	۲۸	بتقرقات	بتقرقات
۴	۲۲	اسیا	انیا	۳۶	۱	جامع البرقا	جامع البرقا	۲۸	۱	جامع البرقا	جامع البرقا
۴	۲۳	دکلی	سکرین	۳۶	۱۰	درستہ	درستہ	۲۸	۱۰	درستہ	درستہ
۴	۲۴	کلی	کلی	۳۶	۲۰	صحب	صحب	۲۸	۲۰	صحب	صحب
۴	۲۵	خفا	خفا	۳۶	۲۰	عامہ	عامہ	۲۸	۲۰	عامہ	عامہ
۹	۱۰	ابن و کریم	زایر	۳۵	۳۰	نمیر	نمیر	۲۸	۳۰	نمیر	نمیر

فهرست مضامین کتاب مستطاب توحید محمدریه

ردیف	موضوع	صفحه	ردیف	موضوع	صفحه	ردیف	موضوع	صفحه
۱	مقدمه کتاب توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۱	حدیث غزالی در توحید که امام شافعی نقل کرده	۱۰۵	۱	مقدمه کتاب توحید و بیان مقصد	۲۴
۲	و بیان مقصد و بیان مقصد	۲۴	۱۲	و بعضی عقاید فاسده او	۱۰۶	۲	و بیان مقصد و بیان مقصد	۲۴
۳	آغاز توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۳	اقوال ظاهرین و تصانیف شاه اول	۱۰۷	۳	آغاز توحید و بیان مقصد	۲۴
۴	قتل و عذاب اهل اسلام و غیرین	۲۴	۱۴	حدیثی که در توحید و توحید نقل شده	۱۰۸	۴	قتل و عذاب اهل اسلام و غیرین	۲۴
۵	آغاز توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۵	بیت فاطمه و حدیثی که در توحید نقل شده	۱۰۹	۵	آغاز توحید و بیان مقصد	۲۴
۶	توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۶	باب اول در عقاید توحیدیه	۱۱۰	۶	توحید و بیان مقصد	۲۴
۷	توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۷	عقیده اول اهل ایمان و افعال در توحید	۱۱۱	۷	توحید و بیان مقصد	۲۴
۸	توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۸	و تحقیق توحید و بیان مقصد	۱۱۲	۸	توحید و بیان مقصد	۲۴
۹	توحید و بیان مقصد	۲۴	۱۹	تحقیق این امر که توحید و بیان مقصد	۱۱۳	۹	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۰	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۰	اقول عبارت توحید و بیان مقصد	۱۱۴	۱۰	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۱	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۱	حرف بر افعال و توحید و بیان مقصد	۱۱۵	۱۱	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۲	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۲	روایات توحید و بیان مقصد	۱۱۶	۱۲	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۳	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۳	اسمعیل خارجی است	۱۱۷	۱۳	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۴	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۴	سجده بر کعبه و توحید و بیان مقصد	۱۱۸	۱۴	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۵	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۵	توحید و بیان مقصد	۱۱۹	۱۵	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۶	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۶	توحید و بیان مقصد	۱۲۰	۱۶	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۷	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۷	توحید و بیان مقصد	۱۲۱	۱۷	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۸	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۸	توحید و بیان مقصد	۱۲۲	۱۸	توحید و بیان مقصد	۲۴
۱۹	توحید و بیان مقصد	۲۴	۲۹	توحید و بیان مقصد	۱۲۳	۱۹	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۰	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۰	توحید و بیان مقصد	۱۲۴	۲۰	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۱	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۱	توحید و بیان مقصد	۱۲۵	۲۱	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۲	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۲	توحید و بیان مقصد	۱۲۶	۲۲	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۳	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۳	توحید و بیان مقصد	۱۲۷	۲۳	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۴	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۴	توحید و بیان مقصد	۱۲۸	۲۴	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۵	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۵	توحید و بیان مقصد	۱۲۹	۲۵	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۶	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۶	توحید و بیان مقصد	۱۳۰	۲۶	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۷	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۷	توحید و بیان مقصد	۱۳۱	۲۷	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۸	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۸	توحید و بیان مقصد	۱۳۲	۲۸	توحید و بیان مقصد	۲۴
۲۹	توحید و بیان مقصد	۲۴	۳۹	توحید و بیان مقصد	۱۳۳	۲۹	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۰	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۰	توحید و بیان مقصد	۱۳۴	۳۰	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۱	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۱	توحید و بیان مقصد	۱۳۵	۳۱	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۲	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۲	توحید و بیان مقصد	۱۳۶	۳۲	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۳	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۳	توحید و بیان مقصد	۱۳۷	۳۳	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۴	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۴	توحید و بیان مقصد	۱۳۸	۳۴	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۵	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۵	توحید و بیان مقصد	۱۳۹	۳۵	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۶	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۶	توحید و بیان مقصد	۱۴۰	۳۶	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۷	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۷	توحید و بیان مقصد	۱۴۱	۳۷	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۸	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۸	توحید و بیان مقصد	۱۴۲	۳۸	توحید و بیان مقصد	۲۴
۳۹	توحید و بیان مقصد	۲۴	۴۹	توحید و بیان مقصد	۱۴۳	۳۹	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۰	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۰	توحید و بیان مقصد	۱۴۴	۴۰	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۱	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۱	توحید و بیان مقصد	۱۴۵	۴۱	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۲	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۲	توحید و بیان مقصد	۱۴۶	۴۲	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۳	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۳	توحید و بیان مقصد	۱۴۷	۴۳	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۴	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۴	توحید و بیان مقصد	۱۴۸	۴۴	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۵	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۵	توحید و بیان مقصد	۱۴۹	۴۵	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۶	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۶	توحید و بیان مقصد	۱۵۰	۴۶	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۷	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۷	توحید و بیان مقصد	۱۵۱	۴۷	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۸	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۸	توحید و بیان مقصد	۱۵۲	۴۸	توحید و بیان مقصد	۲۴
۴۹	توحید و بیان مقصد	۲۴	۵۹	توحید و بیان مقصد	۱۵۳	۴۹	توحید و بیان مقصد	۲۴
۵۰	توحید و بیان مقصد	۲۴	۶۰	توحید و بیان مقصد	۱۵۴	۵۰	توحید و بیان مقصد	۲۴

